له

رب یسر ولا تعسر

رب تمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه

اجمعین اما بعد این چند اوراق است که ملا عبید الله نوشته در بیان بعضی مسایل

که زنان را دانستن آنها لازم و واجب است بلکه عالمان را فرض است که زنان

خود را تعلیم آنها کنند و در آنها توغل زنان کنانند والا گناهگار باشند و گناه دیگران

بر ایشان هم عائد گردد چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است ای مومنان

نگاه دارید نفسهای خود را و اهل و عیال خود را از آن آتش که هیزم آن مردم

و سنگها باشند و مراد از سنگها سنگهای گوگرد باشند که در اشتعال سخت باشند و اگر

مراد مطلق سنگ باشند هم آیه دلالت بر سختی آن آتش میکند حاصل آنکه طلب

علم ضروری که علم دین است فرض است بر هر مسلمان مرد و زن پس برای این

معنی این دعاگو و خیرخواه مسلمانان چندین مسائل درین اوراق درج کرده
و امید بر خدای تعالی آنست که این چند اوراق را سبب هدایت مسلمانان
کند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در تفسیر کشاف
مذکورست که در حدیث است که رحمت کناد خدای تعالی مردی را
که بگوید ای اهل خانه لازم گیرید نماز خود را و روزه خود را و زکوة خود را و مسکین
شما و یتیم شما و همسایگان شما یعنی حقوق مسکینان و یتیمان و همسایگان
ادا کنید پس هر که چنین کند امید است که جمع کند الله تعالی اهل او را با او
در بهشت و هم در کشاف است که سخت‌تر عذاب روز قیامت کسی راست
که اهل او علم دین ندانسته باشند و حق تعالی در قرآن مجید حال آن زن که از
دین روگردان باشد و اعتقاد باحکام دین نکند مشابه کرد بحال زن حضرت
نوح و زن حضرت لوط علیهما السلام که زنان پیغمبران بودند و فرمان

برداری حق تعالی نکردند و خیانت ایشان کردند و آن زن حضرت نوح
علیه السلام میگفت که شوهر من دیوانه است و آن زن حضرت لوط علیه السلام موافقت
با حضرت لوط علیه السلام نکرد و هر دو با دل و زبان موافق ایشان نبودند
پس حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام هیچ عذاب را از ایشان
دفع نکردند و داخل آتش دوزخ شدند و هم چنین فرزند حضرت
نوح علیه السلام چون موافق حضرت نوح علیه السلام نبود و امر خدای تعالی
را فرمان برداری نکرد او هم بکافران ملحق گشت و نیز حق تعالی حال آن زن که
دیندار باشد و بفرموده حق تعالی تصدیق کند اگرچه شوهر او بد باشد و نافرمان
حق تعالی مشابه فرمود بزن فرعون که ایمان آورده بود بموسی علیه السلام و فرعون
او را عذاب میکرد چنانچه میخها زده بود دستهای او را و پایهای او را و بر سینه
او آسیاب بزرگ افگنده بود و در تابش آفتاب او را میسوخت و او میگفت

ای پروردگار من بنا کن برای من نزد خود در بهشت خانه و باز رهان مرا
از عذاب فرعون و عذاب او و باز رهان مرا از آن قوم که ستم کنندگانند
پس او را فرشتگان سایه میکردند و چون حق تعالی او را وفات داد در بهشت
رفت و بعضی میگویند که او را زنده در بهشت بردند و نیز بیان کرد حق
تعالی برای مؤمنان حال بی بی مریم مادر عیسی علیه السلام که فرج خود را از بدکار
نگاه داشت خدای تعالی در او روح خود نفخ کرد و حامله شد بعیسی علیه السلام
اگرچه کافران او را ابن زنا نسبت میکردند و حال آنکه خدای تعالی میدانست
که او را هرگز مردی مس نکرده بود و هم دلالة میکرد بر براءة او
کلام کردن عیسی علیه السلام در مهد و حق تعالی در قرآن مجید فرموده
که حال حضرت عیسی علیه السلام نزد حق تعالی چون حال حضرت آدم علیه السلام
است و قصه او در قرآن مذکور است بتفصیل و این حال خاص بمریم

ست

است و در دیگران نیست حاصل آنکه اگر مرد نیک باشد و زن بد یا زن
نیک و مرد بد نزد حق تعالی بدی زن مرد را بد نمیکند اگر امر معروف
کرد و نیکی مرد زن را فائده نمیکند اگر زن یاری کننده مرد نباشد
و همچنان نیکی زن مرد را فائده نمیکند اگر مرد بد باشد و بدی مرد
زن را نقصان نمیکند اگرچه بر مرد زن و اولاد را تعلیم احکام
شرع فرض است و همچنان نفقه زن و اولاد اگرچه مرد فقیر بود
یا زن غنی بود پس زن را لازم و واجب است که خود را و اولاد را
از دوزخ نگاه دارد که احکام دین آموزد و شب و روز خود را درین
کار صرف کند و از فکر تکلفات خوراک و لباس و رسوم اهل دنیا
خود را پاک سازد چه حق تعالی فرموده است که قل متاع الدنیا قلیل
والآخرة خیر لمن اتقی یعنی نفع دنیا چیزکی اندک است و آخرت

نیکوتر هست مر کسی را که پرهیز کند و از خدای تعالی بترسد چنانچه در قرآن
مجید هست که زنان رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رسول خدا طلب کردند
از زینة دنیا چیزی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نبود و از
زنان که بود آن زینة را دیده بودند پس حق تعالی رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم فرمود که ای محمد صلی الله علیه وسلم بگو مر زنان
خود را که اگر هستید شما که اراده میکنید زندگانی دنیا را و زینة دنیا را
پس بیائید که چیزی شما را بدهم و طلاق دهم شما را بی ضرر و اگر
اراده شما هست که خدای تعالی و رسول او را و خانه آخرت
را اختیار کنید پس خدای تعالی برای احسان کنندگان که از شما اند
اجر عظیم و بهشت مهیا ساخت پس همه ازواج مطهرات آخرة بر دنیا
اختیار کردند و خدای تعالی و رسول او را بر خواهش نفس مقدم
داشتند و هم حق تعالی ازواج مطهرات را حکم فرمود که در خانه

خود قرار کنند و زینة جاهلیة اولی اختیار نکنند و برپای دارند نماز را و بدهند
زکوة را و فرمان برداری خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم کنند
پس بر زنان اشراف لازم که متابعة ازواج مطهرات آن حضرت صلی
الله علیه وسلم کنند تا بطفیل متابعة ایشان رستگار گردند مگر در نکاح که نکاح
ازواج مطهرات بعد طلاق دادن آن حضرت یا از وفات آن حضرت با
دیگر حرام بود و نکاح دیگر زنان جائز بلکه لازم هست بر ولی آن زن که یکی
نکاح کنانند اگر خوف فتنه باشد و هم در قرآن مجید هست که بدرستی که مسلمانان مردان
و مسلمانان زنان و مؤمن مردان و مؤمن زنان و فرمان بردار مردان و فرمان
بردار زنان و راستی ورزندگان مردان و راستی ورزندگان زنان و صبر کنندگان
زنان و صبر کنندگان مردان و تواضع کنندگان مردان و تواضع کنندگان زنان
و صدقه کنندگان مردان و صدقه کنندگان زنان و روزه داران مردان و روزه داران
زنان و از بدی و بدکاری نگاهدارندگان مردان فرجهای خود را و نگاهدارندگان

زنان از حرام و یاد کنندگان مردان خدای تعالی را بسیار و یاد کنندگان
زنان مهیا کرد خدای تعالی برای ایشان بخشش و مغفرة و مزد کلان و هم حق تعالی
در قرآن مجید فرموده است که بگوای محمد صلی الله علیه وسلم مردان مؤمنان را
که بپوشند چشمهای خود را از آنچه نظر بر وحلال نیست و نگاه دارند فرجهای
خود را از حرام این چنین کار خوبتر است مر ایشان را بدرستی که خدای تعالی آگاه
است بآنچه میکنند پس جزای آن اعمال ایشان را در آخرت خواهند داد و بگو
ای محمد مر مؤمنان زنان را که بپوشند چشمهای خود را از آنچه نظر باو ایشان
را حرام است و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام و ظاهر نکنند زینة خود را که
همه تن ایشان زینة است مگر آنچه خود بخود ظاهر است چون دو کف دست و روی
و بیفکنند سربها و گرونهای و سینهای خود را پوشیده دارند بچادر و ظاهر نکنند زینة
پوشیده خود را مگر برای شوهران خود یا پدران خود یا پدران شوهران خود یا
پسران خود یا پسران شوهران خود یا برادران خود یا پسران برادران خود یا
پسران

یا پسران خواهران خود یا زنان مسلمانان نه زنان که کافران اند یا کنیزکان
که ایشان را حاجت زنان نیست چون شیخ فانی و کودکان که مطلع بر عورتهای
زنان نشده‌اند و آواز خلخالهای پای هم ظاهر نکنند که سبب فتنه است و باز گردید
سوی خدای تعالی همه ای مؤمنان و زنان امید است که رستگار خواهید شد
و تزویج کنید عقد نکاح کنید و در آرید بی زن هر دو را و بی مرد زن را که زن
شمااند و مؤمنان را از غلامان و کنیزکان خود تمیز رسید از فقر ایشان
که اگر ایشان فقیر و نادار اند خدای تعالی از فضل خود ایشان را دولت
مند خواهند کرد و هم خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که ای مؤمنان سخریه
نکنند قوم مردان از دیگر قوم امید است که آن سخریه کرده شدگان نیکوتر باشند
از سخریه کنندگان و نه زنان سخریه کنند از دیگر زنان امید که آن زنان سخریه
کرده شدگان نیکوتر باشند از سخریه کنندگان و عیب نکنند یکدیگر را و نه یکدیگر
را لقبهای بد خوانید و بر یکدیگر گمان بد مکنید و عیب جوئی یکدیگر مکنید و گله
یکدیگر مکنید که گله یکدیگر کردن هم چون گوشت یکدیگر خوردن است و هم سجل خدا

صلی الله علیه فرموده است که کسی که مبتلا شود ازین دختران بچیزی پس احسان
کند با ایشان این دختران پرده او باشند از آتش دوزخ و قصه او چنان است
که یک زنی آمد نزد حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها آمد و سوال میکرد چیزی
پس از حضرت بی بی رضی الله تعالی عنها نیافت بجز یک دانه خرما پس قسمت کرد او را
در میان دو دختران خود و خود از آن هیچ نخورد پس چون رسول خدا صلی الله علیه
وسلم آمد حضرت بی بی صاحبه این حکایت نزد آن حضرت گفت رسول خدا
صلی الله علیه فرمود این حدیث و هم رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که آن کسی
که باشد ایمان آورده باشد با خدای تعالی و بروز آخرت پس گو که مکرم دارد مهمان
خود را و آنکسی که ایمان داشته باشد بخدای تعالی و بروز آخرت پس گو که مکرم دارد
همسایه خود را و کسی که ایمان داشته باشد با خدای تعالی و بروز آخرة پس گو
که بگوید سخن نیکو یا خاموش باشد و هم فرمود که کسی که رحمت بر خلق نمیکند او از
رحمت محروم است و هم فرمود که کسی که سخن دروغ و عمل دروغ را نگذارد
پس در روزه داشتن او فائده نیست زیرا که خدای تعالی را حاجت نیست که این
کس طعام و شراب نمیخورد و هم فرمود که کسی که نذر فرمان برداری حق تعالی کند
پس نذر را واجب است که وفا کند و اگر نذر بنافرمانی کند ترک نذر واجب است کاتب

کاتب الحروف گوید پس بر هر زن و مرد لازم و واجب است که زبان خود از لغو و فحش
و دروغ و جوارح خود را از کارهای دروغ نگاه دارد و مقدم بر همه آنکه معصیت
و طاعت را جدا شناسد تا کارهای بد گمان نکویی نکند که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم فرموده که کسی که اراده کند خدای تعالی با او نیکویی او را اعالم در دین کند تا
بدی را از نکویی وا شناسد پس از آن عمل او فائده دارد و الا عمل او زیان
او باشد و او نفع داند چنانچه مثلاً شخصی حرص در جمع دنیای حرام کند تا فرزندان
خود را اگر خوار نکند و توقف در کار خدای ایشان کند که ایشان را دولتمند گرداند
و این کار خود را نیک داند و حال آنکه وقت خود در جمع مال حرام صرف کند و از فرائض
عبادات باز ماند و مرتکب بسیار گناهان مشغول شود و هم فرزندان او در گناه افتند
و دین و دنیا بر باد دهد و کذلک کسی که مال از کسی گیرد بر ما تا نفع کند و کارگذاری
خود کند یا دیگر حاجت مند را از کسی قرض بشرط ربا گرفته و میداند که حاجت مسلمان
روا کردم پس دین و دنیا بباد دهد و همچنان کسی که مال ندارد و حج میرود و سوال
میکند و نمازها تباه میکند و از بسیار فرائض که نفقه عیال و غیره باز ماند دین و دنیا
بباد دهد و علی هذا القیاس پس اگر زن بدانچه گفته شد عمل کند رستگار باشد

واالله در دوزخ روند ولهذا چون اکثر زنان را فکر آخرت نیست و از علم دین
محروم اند رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حق ایشان فرموده که بدرستی که کمتر
سکونت کنندگان بهشت زنان اند و هم فرمود که روزه نفل ندارد زن در آن
حال که شوهر او مسافر نباشد مگر باذن او و هم نخواند خود که پدر یا مادر یا غیر
ایشان باشد در خانهٔ خود آمدن ندهد اگر شوهر در خانه باشد مگر باذن شوهر
و آنچه از کسب شوهر در راه خدای تعالی خرج کند نصف ثواب زوج را باشد
و نصف دیگر زن را اگر بغیر امر شوهر داده باشد و هم فرمود که نخواهد زن
طلاق زن دیگر را که تا شوهر او را انکاح کند که هرچه مقدر او است از و زیاده
نخواهد گرفت و هم فرمود که حلال نیست زن مؤمنه را که سوگ کند زیاده از
سه روز مگر بر شوهر خود که سوگ او چهار ماه و ده روز است که عدت شما است و هم فرمود که چون
شب کند زن در حالی که فراش شوهر خود گذارده باشد لعنت میکنند او را
فرشتگان تا وقت صبح و هم فرمود که چون بخواند مرد زن خود را بسوی فراش
خود پس نیاید پس شب گذارد آن مرد غضبناک لعنت میکنند آن زن را
فرشتگان تا وقت صبح و هم فرمود که نیست از شما هیچ زن که مرده اند او را
سه فرزند

سه فرزند مگر که باشند مر آن زن را پرده از آتش دوزخ
و هم فرمود که نیست هیچ کس مسلمان که میرسد او را مصیبه
پس بگوید إنا لله وإنا إليه راجعون اللهم
أجرني في مصيبتي واخلف لي خيراً منها مگر که
خدای تعالی بدل آن مصیبه نیکوتر از آن میدهد و هم فرمود که نیست
هیچ مصیبه که میرسد مسلمان را مگر که می برد گناهان او را تا که خار که
می خلد او را و هم فرمود آن حضرت ام سائب را رضی الله عنها که ای
ام سائب چیست ترا که می لرزی گفت تب است برکت مکناد خدای تعالی
در آن پس آن حضرت فرمود که بد مگو تب را که این تب گناهان
فرزندان آدم را می برد چون آتش که می برد زنگ آهن را و هم آن حضرت
حضرت ابوذر را رضی الله تعالی عنه را فرمود که چون شوربا بپزی بسیار کن
آب او را و یاد کن همسایگان خود را و هم آن حضرت صلی الله علیه وسلم

فرمود که ای گروه زنان تصدق کنید که من شمارا گمان میکنم اکثر اصحاب دوزخ
وهم فرمود که ای فاطمه دختر محمد و ای صفیه دختر عبد المطلب ای فرزندان
عبد المطلب مالک نیستم برای شما از الله تعالی چیزی را سوال کنید
از مال من آن چیز که خواهید وهم فرمود که ای زنان مومنات اندک
مپندارید یکی از شما برای همسایهٔ خود اگرچه پاچه گوسفند باشد
یعنی هدیه اندک را اندک مپندارید پس بدهید هر چه باشد وهم فرمود
که نیست از ما مسلمانان کسی که در وقت مصیبت موی تراشد و نه
کسی که جامها پاره کند و نه کسی که آواز بلند کند وهم فرمود که نیست
از ما کسی که بزند رخسار را وقت مصیبت و گریبانها پاره کند و سخن
جاهلیه گوید وهم فرمود که بد طعام است طعام ولیمه که خوانده شوند سوی
آن دولتمندان و گذاشته شوند فقیران و کسی که فرو گذارد دعوت
را پس بتحقیق بیفرمانی خدای تعالی و رسول او کرد وهم فرمود که نیکوتر
زنانی

زنانی که سوار میشوند شتران را زنان قریش اند که مهربان تر اند
بر ولد در خوردی او و رعایت کننده تر اند بر زوج در مال او یعنی
تبذیر نمیکنند وهم فرمود که نیکوتر زنان زمان مریم دختر عمران است
که مادر عیسی علیه السلام است و دیگر نیکوتر زنان زمان خدیجه الکبری
است مادر بی بی فاطمه رضی الله تعالی عنها وهم فرمود که بزرگی عائشه
رضی الله عنها بر زنان همچون بزرگی ثرید بر دیگر طعامهاست وهم فرمود
که فاطمه پاره گوشت است از من وهم در صحیح مسلم است که ام حبیبه زوجه
نبی صلی الله علیه و سلم روزی از حق تعالی دعا میخواست و میگفت که
ای بار خدایا نفع ده مرا بزوج من که رسول خداست و به پدر من
که ابو سفیان است و به برادر من که معاویه است چون این دعای او را
آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنید فرمود که بتحقیق سوال کردی از حق
تعالی برای اجلهای معین و روزهای شمرده شده و رزقهای قسمت کرده
شده هرگز خدای تعالی بر وی نفرستد چیزی قبل وقت او و پس نکند

چیزی را از وقت آن و اگر می خواستی از خدای تعالی اینکه
پناه دهد ترا از عذاب دوزخ و عذاب قبر می بودی خوب تر و نیکوتر
و هم در صحیح بخاری مسلم است که ابو هریره رضی الله تعالی عنه فرمود
که آمد مردی سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت
که من گرسنه ام پس فرستاد آن حضرت کسی را سوی بعضی
زنان خود پس گفت آن زن رضی الله تعالی عنها که سوگند کسی
است که فرستاد ترا بحق نیست نزد من مگر آب پس از آن سوی
دیگر فرستاد پس او رضی الله عنها هم چنان گفت تا که همه ازواج مطهرات
مانند این فرمودند پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اصحاب
خود را که کیست که مهمان کند او را رحمت کناد او را خدای تعالی پس برخاست
مردی از انصار که او را ابو طلحه میگفتند پس او گفت من ای رسول

خدا صلی الله علیه و سلم پس برد او را سوی خانه خود پس گفت مر زن
خود را که آیا چیزی نزد تو هست او گفت نیست مگر قوت کودکان من
گفت ابو طلحه که کودکان خود را بهانه چیزی بکن و خواب کن ایشان را پس
چون داخل شود مهمان پس بنما او را این که ما می خوریم پس چون دست
فراخ کند سوی خوردن پس برخیز سوی چراغ تا او را اینک روشن کنی
پس چراغ را افروختن پس هم چنان کرد آن زن و خورد آن مهمان
و شب گذاردند گرسنه پس چون صبح کرد ابو طلحه بوقت فجر رفت سوی
رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که البته تحقیق عجب کرد خدای تعالی از آنچه فلان مرد و فلان زن بمهمان
خود کردند و هم در تفسیر کشاف است که از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت
است که حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما مریض شدند پس مرض
پرسی کرد ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم در مردمان که با آن حضرت بودند

پس مردمان گفتند ای ابا الحسن اگر نذر میکردی بر فرزندان خود خوب
بودی پس نذر کرد علی و فاطمه و فضه رضی الله عنهم که کنیزک ایشان بود که اگر
شفا یابند از انچه با ایشان است روزه دارند سه روز پس شفا یافتند و در خانه
ایشان چیزی نبود پس قرض خواست علی رضی الله تعالی عنه از شمعون یهودی
خیبری سه صاع جو پس آرد کرد یک صاع را فاطمه رضی الله عنها و نان پخت
پنج قرص بر شمار اهل خانه پس نهادند آن قرصها را پیش خود تا که افطار کنند
پس ایستاد بر ایشان سائلی پس گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ
مِسْکِیْنٌ مِنْ مَسَاکِیْنِ الْمُسْلِمِیْنَ اَطْعِمُوْنِیْ اَطْعَمَکُمُ اللّٰهُ
مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ یعنی من مسکینم از مساکین مسلمانان طعام دهید
مرا طعام دهد شما را خدای تعالی از مائدهای بهشت پس او را بر نفسهای
خود اختیار کردند و همه گرسنه ماندند نه چشیدند مگر آب و صبح کردند
روزه داران پس چون شب کردند و طعام پیش خود نهادند یتیمی بر

ایشان ایستاد پس او را اختیار کردند و در شب سیوم اسیری بر ایشان استاد
پس او را ۔ او دادند پس صبح کردند از روز سیوم بگرفت علی حضرت رضی الله تعالی عنه
دست امام حسن و امام حسین را رضی الله تعالی عنهما و پیش آمدند سوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس چون دید ایشان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ایشان می
لرزند از سختی گرسنگی گفت آن حضرت چه سخت است آنکه غمناک میکند مرا آنچه می
بینم بشما و برخواست پس برفت با ایشان پس دید فاطمه را در محراب خود که چسپیده
بود پشت او بشکم او و فرو رفته دو چشم او پس غمناک کرد آن حضرت را
را این حال پس جبرائیل نازل شد و سوره دهر آورد و این قصه در سوره دهر
است و هم رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که دنیا قیدخانه مومن و باغ کافر
است و هم فرمود که دنیا متاعی اندک است و نیکوتر متاع دنیا زن نیکوکار است و هم
در صحیح مسلم است که از انس بن مالک منقول است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
آمد بر زنی که میگریست بر کودکی که مرا او را البعه پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم

او را فرمود که بترس از خدای تعالی و صبر کن پس آن زن گفت که تو برو ای
مصیبت من نمیداری پس چون آن حضرت رفت او را گفتند که این رسول
خدا صلی الله علیه و سلم است پس بگرفت او را حالتی چون حالت مرگ پس بیامد
آن زن در دروازهٔ آن حضرت را پس نیافت بر دروازه آن حضرت دربانان
پس گفت ای رسول خدا من ترا نشناخته بودم پس آن حضرت فرمود که صبر آن
است که در اول وقت مصیبت باشد و نیز آن حضرت فرموده است که نمازهای پنجگانه
و نماز جمعه تا جمعهٔ دیگر و یک ماه رمضان تا دیگر ماه رمضان محو کنندهٔ آن گناهان اند
که در میان اینها میشود چون از گناهان کبیره پرهیز کند و هم آن حضرت فرمود
که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سلامت باشند و هم آنحضرت فرمود
اصحاب خود را که آیا میدانید که گله چه چیز است ایشان فرمودند که خدای تعالی و رسول
او عالم زیاده است آنحضرت فرمود که گله یاد کردن مرد مسلمان است بآنچه مکروه
داند پس اصحاب فرمودند که اگرچه در مسلمان آن عیب باشد آنحضرت فرمود
که اگر در وی آن عیب باشد او را گله گویند و اگر نه بهتان گویند و هم فرمود

که

که گله سخت تر از زنا است اصحاب فرمودند که چگونه گله سخت تر از زنا است
آن حضرت فرمود که چون شخصی زنا میکند پس باز میگردد او را خدای تعالی
باز میدارد و می بخشد و هم آنحضرت فرمود که کسی که گله کند پس بگوید که
ای خدای تعالی بخشش کن ما را و او را کفارهٔ بعض گناهان او شود و هم روزی
اصحاب خود را فرمود که آیا میدانید که مفلس کیست گفتند که مفلس در ما کسی است که نه
درم او را باشد و نه متاع گفت آنحضرت که مفلس از امت من کسی است که بیاید
با نماز و روزه و حال آنکه بیاید که بد گفته باشد این را و نسبت زنا داده باشد
این را و خورده باشد مال این را و ریخته باشد خون این را و زده باشد این را
پس داده شود این از نیکیهای او و این از نیکیهای او پس اگر فنا گردند
نیکیهای او پیش از ادای آنچه بروست گرفته شود از بدیهای مظلومان او
پس افگنده شوند بر آن ظالم پس از آن افگنده شود در دوزخ پس همین
ظالم مفلس است و هم از ام سلمه منقول است که گفت که چون شوهر من ابوسلمه بمرد

گفتم مسافر ست و در زمین مسافری مرده البته بکاء کنم او را در بکای
که حکایت کنند مردمان از و پس بودم که تیار شدم برای بکائی بر او
ناگاه یک زنی پیش آمد می خواست که موافقت کند من در بکاء پس پیش
آمد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت که آیا میخواهی
که داخل کنی شیطان را در خانه که بیرون کرده ست او را خدای تعالی از
خانه پس بکاء نکرد وهم ابن عباس روایت کرد که چون بمرد زینب دختر
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بگریستند زنان پس میزد ایشان را
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بتازیانه خود پس کرد او را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بدست خود و گفت که جلدی مکن ای عمر پس
از ان فرمود که بترسید از آواز شیطان پس از ان فرمود که آنچه باشد
از چشم و دل پس از حق تعالی ست و آنچه از دست و زبان باشد پس از شیطان است
وهم منع کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از انکه پیروی کرده شود

آن

آن جنازه که با او زن فغان کننده باشد وهم آنحضرت اصحاب را فرمود که
خبر دهید مرا که اگر نهری باشد بر دروازه یکی از شما که غسل کند از ان هر روز
پنج بار آیا باقی می ماند از چرک او چیزی گفتند که باقی نمی ماند از چرک او چیزی آن
حضرت فرمود که اینست حال نمازهای پنجگانه محو میکند خدای تعالی بانها گناهان
صغیره وهم مروی ست از علی رضی الله تعالی عنه که حضرت بی بی فاطمه رضی الله
عنها شکوئی کرد از انچه میرسید او را از آسیا از آس کردن پس خبر شد او را
که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنیزکان آمده اند پس بیامد رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم که بخواهد از ان حضرت کنیز پس موافق نشد آنحضرت را
یعنی در وقت آمدن او آنحضرت موجود نبود پس گفت این حقیقت
مر عائشه را رضی الله عنها پس بیامد آن حضرت پس ما خواستیم که برخیزیم
پس آن حضرت فرمود که بر مکان خود باشید تا که من یافتم سردی دو قدم
آن حضرت بر سینه خود پس آن حضرت میان من و فاطمه بنشست

پس فرمود خبردار باشید والله که نشان دهم شما را بر آنچه نیکوتر باشد از آنچه خواستید
شما او را یعنی کنیزک و آن اینست که چون بجای خواب درآئید تکبیر گوئید
سی و چهار بار و حمد گوئید سی و سه بار و تسبیح گوئید سی و سه بار
پس این نیکوتر باشد مر شما را از آنچه خواستید شما سوگند خدای تعالی است که
ندهم شما را در حالی که بگذارم اهل صفه را که پیچیده شود شکمهای ایشان
از گرسنگی و هم در مشکوة است روایة از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
ابن عباس که بودم در پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی پس
گفت آن حضرت ای کودک نگاهدار خدای تعالی را نگاه دارد ترا
نگاهدار خدای را بیابی او را روبروی خود یعنی حاضر و چون
بخواهی چیزی پس بخواه از خدای تعالی و چون یاری خواهی پس
یاری خواه از خدای تعالی و بدان اینکه اگر همه مردمان متفق
شوند برای اینکه نفع دهند ترا بچیزی نفع ندهند مگر بچیزی که

که خدای تعالی نوشته باشد برای تو و اگر متفق شوند برای اینکه ضرر رسانند
ترا بچیزی ضرر نرسانند مگر بچیزی که خدای تعالی بر تو نوشته باشد قلمها
فارغ شدند و صحیفها خشک شدند و هم فرمود اصحاب را که آیا نه
خبر دهم شما را بکبیره تر از گناهان کبیره اصحاب گفتند که ما گفتیم که خبر ده ما را
یا رسول الله آن حضرت فرمود که شرک کردن بخدای تعالی و بی‌فرمانی
مادر و پدر و بود آنحضرت تکیه کننده پس بنشست راست پس فرمود
که خبردار باشید که گفتن دروغ و گواهی دروغ پس آن حضرت بار بار
میگفت تا که صحابی میگوید که من در دل گفتم که آن حضرت خاموش نشود
و هم آن حضرت فرمود که خبردار باشید که بنی هشام بن مغیره اذن خواستند
از من که در نکاح در آرند دختر خود را بعلی ابن ابی طالب پس اذن نخواهم
داد ایشان را پس تر دستوری نخواهم داد ایشان را البته رخصت ندهم
ایشان را مگر اینکه پسند دارد ابن ابی طالب اینکه طلاق دهد دختر مرا و نکاح
کند دختر ایشان را پس بدرستی که بجز این نیست که دختر من پاره

گوشت از من است در شک می اندازد مرا آنچه در شک می اندازد
او را و آزار میدهد مرا آنچه آزار میدهد او را و هم فرمود صحابه را
که آیا بس تعلیم نکنم شما را چیزی که بیابید بآن ثواب آنکسان که پیش از
شما بودند و بگذرید بآن از آن کسان که پس از شما آیند و نه کسی
باشد نیکوتر از شما مگر کسی که بکند مانند آنچه شما کنید اصحاب فرمودند
که تعلیم کن ما را یا رسول الله آن حضرت فرمود که تسبیح گوئید و تکبیر
گوئید و تحمید گوئید پس از هر نماز سی و سه بار و هم روایت است
از میمونه زوجه نبی صلی الله علیه و سلم اینکه آزاد کنیزک را کرد و
اذن از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نخواست پس چون نوبت بی بی
میمونه رضی الله تعالی عنها رسید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانه از
بی بی آمد بی بی فرمود که آیا دانستی یا رسول الله که من آزاد کردم
کنیزک خود را آنحضرت فرمود که آیا این کار کردی بی بی فرمود که بلی
آن حضرت فرمود که اگر میدادی آن کنیزک خالهای خود را بودی بزرگ تر

از رو

از روی اجر و ثواب و هم فرمود آنحضرت که حال خانه که در و ذکر خدا
تعالی کرده شود و خانه که ذکر خدای تعالی در و کرده نمیشود چون حال زنده
و مرده است و هم فرمود که چهار خصلت اند که کسی که در وی آن چهار
باشد منافق خالص باشد و آن کسی که در وی یک خصلت از آنها
باشد در وی یک خصلت باشد از نفاق تا آنوقت که بگذارد آن خصلت را
یکی آنکه چون امانت داشته شود خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید
و چون عهد بندد عذر کند و چون خصومت کند بد گوید و هم فرمود آن
حضرت که سوگند آن کسی است که روح من در دست اوست که مومن
نباشد کسی از شما تا آنکه باشم من دوست تر سوی او از فرزندان
او و پدر و مادر او و هم فرمود که سوگند بکسی است که روح من در دست
اوست که مومن نمیشود هیچ بنده تا آنکه دوست دارد برای همسایه
خود یا برای برادر مسلمان آنچه دوست دارد برای نفس خود و هم چون
اسمای بنت شکل از حضرت علیه السلام پرسید که غسل حیض چگونه
کنم آن حضرت علیه السلام فرمود که بگیرد یکی از شما آب و ورق کنار

پس پاک شود یعنی وضوء کامل کند پس از ان بریزد بر سر خود پس
بمالد او را مالیدنی سخت تا که برسد آب بیخهای موی سر او را
پس از ان بریزد بر خود آب را پس از ان بگیرد قطعه صوف یا پنبه
مشک آلوده پس پاک شود باو و از انس رضی الله عنه مروی
ست که گفت داخل شدیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ابی
سیف آهنگر و بود آن ابو سیف دایه ابراهیم که فرزند آنحضرت بود
پس بوسه داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابراهیم را پس از ان
داخل شدیم بر او پس ازین و ابراهیم جان میداد پس شروع
شدند چشمهای رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میریختند اشک
پس آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف گفت که تو میگریی ای
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس آن حضرت فرمود ای ابن عوف
این گریه رحمت ست پس از ان اشک دیگر فرو ریخت پس فرمود
که اشک میکند چشم و غمناک می شود دل و نمیگوییم مگر آنچه

می ل

می پسندد پروردگار ما سوگند پروردگار ست که ای ابراهیم ما بتو البته
غمناکیم و هم در مشکوة ست که ابو امامه رضی الله تعالی عنه فرمود که مردی پرسید
که چیست حق مادر و پدر بر اولاد آنحضرت فرمود که آن هر دو بهشت
تو و دوزخ تست و هم در مشکوة ست از ابن عمر رضی الله عنهما که مردی
بیامد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ای رسول خدا بدرستی
که من رسیده ام گناهی بزرگ را پس آیا برای من توبه ست آنحضرت
فرمود که آیا هست ترا مادری گفت نی آن حضرت فرمود که آیا مر ترا خاله
ست گفت بلی آنحضرت فرمود پس نیکی کن باو و هم آن حضرت فرمود
که بهشت نزدیک ترست سوی یکی از شما از شراک کفش او و دوزخ
مانند این و هم آنحضرت فرمود که بهشتیان در بهشت می خورند و می نوشند
و بول و غائط نمیکنند و آب بینی و دهن نیفگنند و لیکن طعام ایشان ˮ
آروغ و عرق باشند مانند عرق مشک با سانی حمد و تسبیح حق میگویند چنانچه
دم با آسانی می آید و میرود و هم از ابو موسی منقول ست که نزد رسول

خدا صلی الله علیه وسلم خواهنده آمد که سؤال میکرد از وقتهای نماز
پس آن حضرت او را هیچ جواب نداد گفت ابو موسی فرمود آن حضرت
که اقامت فجر گفت مؤذن چون صبح شکافت و مردمان شناخته نمیشدند
پس از ان اقامت ظهر گفت چون سایهٔ شمس زائل شد تا که میگفت
گوینده که وقت نیم روز است و حال آنکه آن حضرت عالمتر است از ان
پس اقامت عصر گفت در حالی که خورشید بلند بود پس از ان اقامت
مغرب گفت چون خورشید فرو رفت پس از ان اقامت عشاء گفت چون
غائب شد شفق پس از ان در روز دیگر فجر را دیر کرد تا آنکه سلام فجر گفت
در حالی که گوینده میگفت که برآمده است خورشید یا نزدیک است و دیر کرد
ظهر را حتی که گشت نزدیک وقت عصر که روز گذشته خوانده بود و دیر کرد
عصر را تا که سلام عصر گفت پس گوینده میگفت که سرخ شد خورشید پس از ان
دیر کرد مغرب را تا که نزدیک شد سقوط شفق پس از ان دیر کرد عشا را
تا که نزدیک شد گذشتن ثلث اول شب پس از ان صبح کرد پس بخواند سائل را
پس فرمود که وقت نماز ها در میان این دو وقت است و هم فرمود که

پس هست سه چیز میرود همراه خویشان و مال و عمل پس دو باز آیند و یکی با او
ماند باز آید اهل و مال او و باقی می ماند عمل او و هم از انس روایت است
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که صف بندند اهل دوزخ پس گذر
کند بایشان مردی از اهل بهشت پس بگوید مردی از اهل دوزخ که ای
فلان آیا نمیشناسی مرا من آنم که نوشانیده بودم ترا نوشیدنی از آب و دیگری
گوید من آنم که من ترا آب وضو بخشیدم پس شفاعت کند برای او پس در آرد
او را در بهشت و هم آن حضرت فرمود که میگوید ابن آدم مال من مال من
و نیست مر او را از مال او مگر آنچه خورد پس فنا کرد یا پوشید پس پوسیده
کرد یا داد او برای خدای تعالی پس توشه کرد او را و ماسوای این گذارنده
است برای مردمان و خود رونده و هم فرمود که پیر میشود پسر آدم و جوان
میشود در وی دو خصلت حرص بر مال و حرص بر عمر و هم در صحیح بخاری است
که زینب زوجه عبد الله بن مسعود گفت ای پیغمبر خدا بدرستی که تو امر کرده
امروز بصدقه و نزد من زیوری از ان است پس خواستم که تصدق کنم پس زوج
من عبد الله بن مسعود گفت که او و فرزندان لائق تر اند بصدقه

دادن برادران آن حضرت گفت که راست گفت ابن مسعود
زوج تو و فرزندان تو لایق ترند بانکه صدقه کنی بر ایشان کاتب الحروف
میگوید که نزد حنفیه این حدیث محمول بر صدقه نفل است از برای
آنکه صدقه فرض که زکوة است نزد حنفیه بر اصل و فرع و زوج و
زوجه تصدق کردن او روا نیست و هم آن حضرت فرمود که کامل
شدند از مردان بسیار کسان و کامل نشد از زنان بجز مریم دختر عمران
و آسیه زن فرعون و هم آن حضرت فرمود که امر کرده شده ام من
بانکه سجده کنم بر هفت استخوان بر پیشانی و دو دست و دو زانو
و دو طرفهای هر دو قدم و باز ندارم جامه و موی را از افتادن
بر زمین در وقت سجده و هم آن حضرت فرمود که پرده کرده
شده است بهشت بچیزهای مکروه و پرده کرده شده است دوزخ
بخواهشهای نفس و هم فرمود که عذاب کرده شد یک زن از برای
گربه که بسته بود آن را و طعام و شراب آن را نمیداد و نمیگذاشت
او را که بخورد از جنبندهای زمین و هم فرمود که مطلع شدم در بهشت
پس دیدم اکثر اهل آن فقرا را و مطلع شدم در نار پس دیدم
اکث

اکثر اهل آن زنان را و هم روایت کرد حضرت بی بی عائشه رضی الله تعالی
عنها که آن حضرت صلی الله علیه و سلم اوبی فرمود که هستم من برای تو هم
چون ابی ذرع برای ام ذرع و خبر ابو ذرع آن است که حضرت بی بی
عائشه رضی الله عنها فرمود که بنشستند یازده زنان پس با یک دیگر سخن کردند
محکم که از یکدیگر خبرهای شوهرهای خود پوشیده ندارند یکی گفت که شوهر
من گوشت شتر لاغر است بر سر کوه نه بر زمین هموار که بر رو بالا رفته شود
و نیست آن گوشت فربه که برده شود دویم گفت که شوهر من چنان است
که خبر او را پراگنده نمیکنم بدرستی که من می ترسم از اینکه بگذارم او را اگر ذکر
او کنم همه عیب او ذکر کنم سیوم گفت که شوهر من دراز قد است اگر میگویم
چیزی طلاق داده میشوم و اگر خاموش مانم معلق باشم یعنی نه صاحب شوهر
و نه بی شوهر چهارم گفت که شوهر من چون شب تهامه نه گرمی است و نه سردی
و نه خوف و نه ملال پنجم گفت که شوهر من چون در خانه در آید چون
فهد باشد در گذشته خواب و راحت گرفتن و چون بیرون رود شیر میشود

در شجاعت و دفع دشمن و بر سیده نمیشود از انچه عهد کرده باشد ششم
گفت که شوهر من اگر می خورد هر چه باشد همه می خورد و چیزی نمی گذارد و
اگر می نوشد همه آنچه در آوند باشد می نوشد و چون می خسبد بجامهای
پیچیده می خسبد و داخل نمی کند کف را در فراش زن تا که اندوه
زن بداند هفتم گفت شوهر من بی قوه است احمق است هر درد مر او را
در دست بسیار زننده است زن خود را استخوان می شکند یا گوشت می
برد یا جمع میکند هر دو را هشتم گفت شوهر من در مس هم چون ارنب است
و در خوشبوئی هم چون ازنب است نهم گفت شوهر من بلند قامت است
بسیار خاکستر است نزدیک خانه است از جای نشست یا از خواهندگان
دهم گفت که شوهر من مالک ملک است و چه مالک است مالک است که نیکو
تر است ازین مذکور مر او راست شتران که بسیار اند جایهای نشستن آنها
اندک اند جایهای چریدن ایشان چون میشنوند آواز مزهر یقین
دانند که ایشان هلاک شوند یازدهم گفت که شوهر من ابوزرع است پس چه
ابوزرع است زینت داده است و پر کرده است از زیورها دو گوش مرا

و پر کرد از گوشت دو بازوی من و خوش کرد مرا پس خوش ظاهر کرد سوی من
نفس یافته بود مرا در اهل رمه گوسفندان اندک در گوشه پس ساخت مرا
در اسپان و شتران و خرمنهای بریده شده و خرمنهای پاک کرده شده
پس نزد او میگویم پس نسبت قبح داده نمیشوم و میخسپم پس تا صبح میکنم و می نوشم
پس بسیار می نوشم مادر ابی زرع پس چه مادر ابی زرع است لنگهٔ متاع او ثقیل
است و گران و خانه او فراخ پس ابن ابی زرع پس چه پسر ابی زرع است
جای خواب او مانند برگ خرما است و سیر می سازد او را یک دست
بره دختر ابی زرع پس چه دختر ابی زرع است فرمان بردار پدر خود
و فرمان بردار مادر خود است و پری جامهای خود و غیظ ضره
خود کنیزک ابی زرع پس چه کنیزک ابی زرع است که فاش نمیکند سخن
ما را فاش کردنی و نقصان نمیکند طعام ما را نقصان کردنی و خانه
ما را پر خاشاک نمیدارد بیرون آمد ابوزرع روزی در حالی که آوندها
جغرات دوغ از مشکه جدا کرده میشدند پس ملاقی شد بکنیزان را

که با او و بچه بود ماننده و پلنگ بازی میکردند از زیر پیکاه او بد و لسباس
پس طلاق داد مرا و نکاح کرد آن زن را پس من نکاح کردم پس او مردی
مشهور اکه سوار اسب بود و گرفته بود نیزه و شب می آورد بر من چهارپایان
فربه با نعمتهای بسیار و داد مرا از چهارپایگان جفت یا از هر نعمت جفت
و گفت که بخور ای ام ذرع و طعام ده اهل خود را گفت ام ذرع پس اگر
جمع کنم هر چیزی که مرا آن شوهر دوم داده نرسد کوچک آوند ابو ذرع
را و از ام خالد منقول است که گفت آورده شد نزد نبی صلی الله علیه وسلم
جامهای که در ان یک خمیصه سیاه کوچک بود پس آن حضرت فرمود که نزد
من بیارید ام خالد را پس آورده شد ام خالد که برداشته میشد از سبب
طفولیت او پس بگرفت آن حضرت آن خمیصه را بدست خود پس پوشانید
او را و گفت که بپوسیده کن و کهنه کن بستر بپوسیده کن و کهنه کن و بود
در آن خمیصه علم سبز یا زرد پس فرمود ای ام خالد این خوب است
گفت ام خالد که رفتم من که بازی میکردم بخاتم نبوة پس منع کرد مرا

کرا

کسی پس آن حضرت فرمود که بگذار این را و هم چون زنان جعفر بن ابی طالب
بسیار بکا کردند و مردی ایشان را منع کرد ایشان باز نماندند از گریستن
آن مرد گفت که غالب آمدند این زنان بر ما آن حضرت فرمود که برود
در افکن در دهانهای ایشان از خاک پس فرمود بی بی عائشه صدیقه
آن مرد را بخاک آلوده کند خدای بینی ترا سوگند خداست که نمیکنی
آنچه امر کرد ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نگذاشتی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از رنج و هم از عمران بن حصین منقول است که شاب بود بواسیر بود
که او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز بخوان استاده و اگر
نتوانی نشسته بخوان و اگر نتوانی بر پهلو خفته باشاره بخوان و هم از
عمران بن حصین است که گفت بودیم ما در سفر با رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس شکوی کردند مردمان بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم
از تشنگی پس فرود آمد پس خواند فلان را و خواند علی را پس فرمود
بروید پس بطلبید آب را پس برفتند هر دو پس ملاقی شدند زنی را

که در میان دو مشک آب بهلان می آمد پس بیاوردند او را سوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس او را از اشتر فرود آوردند و خواست نبی صلی
الله علیه وسلم آوندی پس در وی ریخت از دهانهای مشک و بند کرده شد
در مردمان صحابه که بنوشید گفت عمران بن حصین پس نوشیدیم
در حالی که تشنه بودیم چهل مرد تا که سیر آب شدیم پس پر کردیم
هر مشک و آوند آب که با ما بود و سوگند خدا است البته بتحقیق گرفته شد
از مشک و حال انکه خیال کرده شد سوی ما اینکه بدرستی که آن مشک
سخت تر پر است از آن حال که از وی گرفته بودیم پس آن حضرت آن
زن را گفت که برو و بده این عیال خود را و بدان که ما نقصان
نکردیم از آب تو چیزی ولیکن خدای تعالی ما را نوشانید پس چون
بیامد آن زن اهل خود را گفت البته بتحقیق ملاقی شده بودم جادو
گری را که زیاده بود از جادوگران آدمیان یا او نبی است چنانچه
زعم کرده بود آنرا مراد چنین و چنان پس هدایت کرد این جماعه را

خدای تعالی

خدای تعالی بسبب این زن پس اسلام قبول کرد آن زن و این
قوم و هم از انس بن مالک منقولست که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم که زن چون نماز بخواند پنج نماز خود و روزه دارد
ماه رمضان خود و نگاهدارد فرج خود را از حرام و فرمان بردار
شوهر خود کند پس بگو که داخل شود از هر کدام دروازه بهشت که خواهد
و هم از ابوهریره منقولست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
اگر بودمی که امر کردمی کسی را که سجده کند کسی را امر کردمی زن
را که سجده کند زوج خود را و هم از ام سلمه رضی الله عنها منقول
است که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر زنی که بمیرد در حالی
که زوج از وی راضی باشد داخل گردد در بهشت این سه حدیث
در مشکوة است و هم از ام عطیه منقولست که چون زینب دختر
آن حضرت صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن الربیع
و بزرگترین دختران آن حضرت بود مرد زنان غسل دهنده را

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ابتدا کنید در غسل از
اعضاء راست او و جایهای وضوء او و هم فرمود که غسل دهید
او را سه بار یا پنج بار یا زیاده از آن اگر مصلحت در این
بینید و بکنید در مرتبه پسین کافور پس چون فارغ از
غسل شوید مرا خبر کنید ام عطیه گفت چون از غسل فارغ
شدیم خبر دادیم آن حضرت را پس ازار خود از حقو خود
بیرون آورد و فرمود که این چادر را چادر اندرونی
او کنید و هم از عائشه رضی الله عنها منقولست که چون هند
بنت عتبه که زن ابوسفیان بود گفت که ابوسفیان مرد
بخیل است پس آیا مرا رواست که چیزی از مال او
بغیر اذن او تصرف کنم آن حضرت فرمود که بگیر از مال او
بقدر حاجت آنچه کفایت کند ترا و کفایت کند ولد ترا

و هم

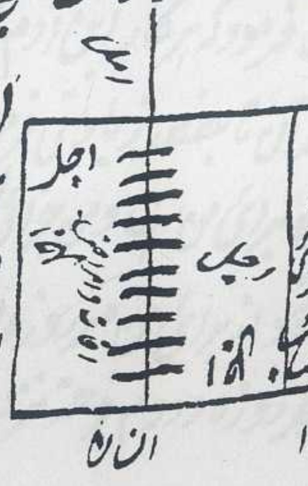
و هم از ام سلمه منقولست که چون ابوسلمه زوج او وفات یافت
آن حضرت او را فرمود که بگو اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي
وَلَهُ وَاَعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبَى حَسَنَةً یعنی ای خدای
تعالی ببخش مرا و او را و عقبی ده مرا پس از او عقبی خوب
و هم از ابن عمر رضی الله عنه منقولست که آن حضرت فرمود که
باش در دنیا گویا که تو مسافر هستی یا گویا که گذر کننده راه
هستی و بشمار نفس خود را از صاحبان گورها و هم گفت بود
ابن عمر که میگفت که چون شب کنی منتظر صباح مباش و چون
صبح کنی منتظر شب مباش و بگیر از صحت خود ذخیره برای
مرض خود و از زندگانی خود برای موت خود و هم از ابوحمید
ساعدی منقولست که بیاورد او برای نبی صلی الله علیه وسلم
از نقیع اوندی از شیر پس آن حضرت فرمود که چرا نپوشیدی

اورا اگرچه بر وچوبی می نهادی و هم فرمود آن حضرت زن
سخت پیر را که نزد ام سلیم بود که تو افی البته تحقیق بزرگ
شدی بزرگ مباد عمر تو و هم ذکر کرده شد نزد نبی صلی
الله علیه وسلم شخصی که صبح کرد در حالی که خفته بود و برای
نماز بر نخاست پس آن حضرت فرمود که این شخصیست که بول
کرد شیطان در دو گوش او و هم از ام سلمه رضی الله عنها
منقولست که بیدار شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک شب
فزع ناک که میگفت سبحان الله چها ست که نازل کرده شده امشب
از خزائن رحمة و چها ست که نازل کرده شده است امشب از فتنها
کیست که بیدار کند صاحبان حجرات را یعنی زنان که ازواج آن
حضرت اند تا که نماز گذارند بسیار زنان اند که در دنیا پوشنده گان
اند و در آخرة برهنگان اند و هم از ام قیس بنت محصن منقولست
که گفت آن حضرت که برچه کام نزی میکنید فرزندان خود را باین
علاق لازم گیرید این چوب هندی را یعنی قسط پس بدرستی

که درو هفت شفاست بعض آنها ذات الجنب ست در بینی چکانیده
شود از خناق و در دهن انداخته شود از ذات الجنب و از علم طب
معلوم میشود که این در امزجه بارده رطبه ست والله اعلم و رسوله
و هم از ابو موسی و انس رضی الله عنهما منقولست که آنحضرت فرمود
که بزرگی عائشه بر زنان چنان ست که بزرگی ترید بر باقی طعامها
و هم از عائشه رضی الله عنها منقول ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
تزوج کرد اورا در حالی که هفت ساله بود و سپرده شد پی پی سوی
آن حضرت و او نه ساله بود و بازی او نیز با و بود و وفات
یافت از بی بی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که او هژده ساله
بود و هم از عقبه بن حارث رضی الله عنه منقول ست که او تزوج
کرده بود دختر ابی اهاب بن عزیز را که کنیت او ام یحیی بود پس یک
زنی سیاه فام آمد و گفت که من شما هر دو را شیر داده ام
عقبه گفت نمیدانم اینکه تو مرا شیر داده پس سوی ابی اهاب

کسی را فرستاد پس پرسید ایشان را ایشان گفتند نمیدانیم تو
که شیر دادی صاحبه ما را پس سوار شد عقبه سوی آن حضرت
بمدینه پس پرسید ازان حضرت آن حضرت فرمود چگونه است داشتن
تو او را در نکاح خود و حال آنکه آن زن گفت که من شما هر دو را
شیر داده ام بگذار آن زن را و هم آنحضرت فرمود که کلید های غیب
پنج اند که نمیداند آنها را مگر خدای تعالی نمیداند کسی آنچه باشد فردا
بجز خدای تعالی و نمیداند کسی آنچه در شکمها است و نمیداند کسی که فردا
چه کار کند و نمیداند کسی که در کدام زمین میرد و نمیداند کسی که کدام
وقت باران آید و هم فرمود که آتش شما که می افروزید یک پاره
است از هفتاد پاره آتش دوزخ اصحاب گفتند که یا رسول الله
بدرستی همین بسنده است آن حضرت فرمود که پس تحقیق این آتش
کم است ازان آتش شصت و نه پاره هر پاره مانند گرمی این آتش است
و هم منقولست از زینب بنت جحش رضی الله عنها که روزی آن حضرت

ترسان بر زینب در آمد و میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَیلٌ
لِلعَرَبِ مِن شَرٍّ قَدِ اقتَرَبَ الخ یعنی نیست معبود بر
حق بجز خدای تعالی ویل است مر عرب را ازان شر که نزدیک
شده است گشاده شد امروز از دیوار یاجوج و ماجوج مانند این
و حلقه بست بابهام و [illegible] انگشت شهاده پس زینب
گفت ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا هلاک کرده شویم
در حالی که در ما نیکان اند فرمود آن حضرت بلی چون پلیدی بسیار
شد و هم آن حضرت روزی خط مربع خط کرد و خط کرد
در میان آن مربع خط بیرون آینده ازان مربع و خط کرد خطهای
کوچک سوی آن خط که در میان آن مربع بود و فرمود که آدمی است
و این اجل
است باو و اینکه
مربع امید و آرزوی
کوچک اعراض و مصائب
دیگر نکند او را



اوست که احاطه کرده
بیرون آمده است ازین
دو است و این خطهای
اند که اگر یکی ازینها خطا کند

وهم در مشکوة است از ابوهریره رضی الله عنه گفت ابوهریره که در آمد مردی
بر اهل خود پس چون دید آنچه بایشان بود از حاجت بیرون خانه رفت
پس چون دید زن برخاست سوی آسیا پس واداشت او را تا که کار کند با آن
و برخاست سوی تنور پس افروخت پس از ان گفت که ای خداوند ما روزی ده ما را
پس دید ناگاه کاسه بزرگ پر بود و رفت سوی تنور پس
یافت او را پر پس باز آمد شوهر زن پس گفت آیا رسیده اید پس من
چیزی را زن گفت بلی از پروردگار خود و برخاست مرد سوی آسیا
پس برداشت او را پس این حکایت ذکر کردند برای آن حضرت
صلی الله علیه وسلم پس آن حضرت فرمود که خبردار باشید اگر نه برداشتی
آسیا را همیشه میگشتی تا روز قیامت وهم آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که فرمود خدای تعالی که چون بنده را مبتلا سازم بدو چشم او پس از ان
صبر کرد عوض آن دو چشم او را بهشت دهم وهم فرمود خدای
تعالی که چون دوست دارد بنده لقای مرا دوست دارم لقای
او را پس چون مکروه بندارد لقای مرا مکروه بندارم لقای او را

وهم فر

وهم فرمود خدای تعالی که تیار کردم برای بندگان خود که نیکوکار اند
آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه خطره آن در هیچ دل آدمی
گذشته وهم فرمود خدای تعالی که عزت و بزرگی هر دو چادر من اند پس کسی
که از من بکشد اینها را عذاب کنم او را وهم فرمود خدای تعالی که من
بی نیاز تر شریکان هستم از شرک کسی که عمل کند که بگرداند شریک بسازد در آن
عمل من غیر مرا بگذارم او را و شرک او را وهم فرمود خدای تعالی که من
نزدیک گمان بنده ام که بمن گمان می برد من با بنده خودم چون یاد کند
مرا اگر یاد کند مرا در نفس خود یاد کنم او را در نفس خود و اگر یاد کند
مرا در جماعة یاد کنم او را در جماعة که نیکوتر است از آن جماعة
وهم آن حضرت فرمود که هر کار ابن آدم زیاده میگردد ثواب آن
هر نیکوی بده چند آن تا هفتصد زیادتی فرمود خدای تعالی مگر روزه
که بدرستی که روزه برای من است و من جزای او دهم که میگذارد خواهش
نفس خود و طعام خود از برای من مر روزه دار را دو فرحت است
یک فرحت نزد فطر روزه و دوم فرحت نزد لقای پروردگار خود

والبته بوی دهن روزه دار خوشبوتر و پاکیزه‌تر است نزد خدای
از خوشبوی مشک و روزه سپر است از آتش دوزخ پس چون باشد
روز روزهٔ یکی از شما پس باید که بد نگوید و آواز بلند نیازد و
بیهودگی نکند پس اگر کسی بد گوید او را یا کارزار کند با وی پس باید
که بگوید که من روزه دارم و هم پیغمبر ما یاد خدای تعالی بیرون نمی آرم
کسی را از دنیا که می خواهم آمرزش او را تا آنکه محو سازم هر گناهی
که در روایت و برگردن او است بمرض در بدن او و تنگی در روزی
او و هم پیغمبر ما یاد خدای تعالی ای فرزند آدم فارغ باش برای
بندگی من پر سازم سینهٔ ترا از غنی و بند کنم فقر ترا و اگر چنین نکنی
پر سازم دست ترا از شغل و بند نسازم فقر ترا و هم پیغمبر ما یاد خدای
تعالی که همیشه است بندهٔ من که نزدیک می شود بسوی من بنوافل تا آنکه
دوست دارم او را پس می باشم گوش او که می شنود باو و چشم
او که می بیند باو و دست او که حمله میکند باو و پای او که
میرود باو و البته اگر سوال میکند مرا البته می دهم او را

و چون پناه

و چون پناه میگیرد بمن البته پناه میدهم او را و هم فرمود خدای تعالی ای
ابن آدم مریض شده بودم پس مریض پرسی نکردی مرا گفت بنده ای پروردگار
من چگونه مریض پرسی کنم ترا حال آنکه تو پروردگار عالم هستی فرمود خدای تعالی
آیا نه دانستی اینکه مریض شد بندهٔ من فلان تو مریض پرسی او نکردی آیا ندانستی
اینکه اگر می پرسیدی او را البته می یافتی مرا نزد او و ای ابن آدم طعام خواسته
بودم از تو پس مرا طعام ندادی گفت ای پروردگار من چگونه طعام دهم
ترا حال آنکه تو پروردگار عالم هستی گفت حق تعالی آیا ندانستی که فلان بندهٔ
من از تو طعام خواست پس تو طعام ندادی او را آیا ندانستی بدرستی اگر
طعام می دادی او را البته می یافتی این مزد نزد من ای ابن آدم از تو
آب خواسته بودم مرا آب ندادی گفت ای پروردگار من چگونه آب دادمی
ترا حال آنکه تو پروردگار عالم هستی گفت حق تعالی آب خواست از تو بندهٔ
من فلان پس آب ندادی او را آیا ندانستی اینکه اگر او را آب می
دادی می یافتی این مزد نزد من و هم فرمود خدای تعالی ای بندگان
من شما همه گمراه هستید مگر کسی که راه نمایم او را پس طلب هدایت

کنید از من هدایت کنم شما را ای بندگان من شما همه گرسنگانید مگر
کسی که من طعام دهم او را پس از من طعام بخواهید طعام دهم شما
را ای بندگان من شما همه برهنگانید مگر کسی که من پوشانم او را
پس طلب کنید پوشش را از من بپوشانم شما را ای بندگان من
بدرستی که شما گناه میکنید در شب و روز و من می آمرزم گناهان
همه پس آمرزش خواهید از من آمرزش کنم شما را ای بندگان
من بدرستی هرگز نخواهید رسید ضرر رسانیدن مرا پس ضرر رسانید
مرا و هرگز نخواهید رسید نفع مرا پس نفع دهید مرا ای بندگان
من اگر بدرستی که اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان
باشند بر پرهیزکارتر دل یکی مرد که از شما است زیاده نکند این امر
در بادشاهی من چیزی را ای بندگان من اگر بدرستی که اول شما و آخر
شما و انس شما و جن شما باشند بر گناهکارتر دل یکی مرد از شما کم
نکند این امر از بادشاهی من چیزی را ای بندگان من اگر بدرستی

که اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما ایستند بر بلند جای
پس سوال کنند از من پس بدهم هر کس را سوال او کم نکند این امر
از آنچه نزد من است مگر چنانچه سوزن کم میکند آب دریا چون در آید
در دریا ای بندگان من بجز این نیست که این همه اعمال شماست
که نگاه میدارم برای شما پس از آن وفا میکنم آن اعمال را
بشما پس کسی که بیابد نیکوئی را پس باید که حمد کند خدای تعالی
را و کسی که بیابد غیر نیکوئی پس ملامت نکند مگر نفس خود را و هم
میفرماید خدای تعالی منم خدای بزرگ نیست خدای لایق عبادت مگر
من مالک بادشاهان و بادشاه بادشاهان دلهای بادشاهان
در دست من است و بدرستی که بندگان من چون فرمان برداری
من میکنند میگردانم دلهای بادشاهان ایشان را بر ایشان برحمت و بسیار
مهربانی و چون بیفرمانی من میکنند میگردانم دلهای بادشاهان را
بغضب و عذاب پس می چشانند ایشان را بد عذاب پس مشغول

مگر دا اینها نفسهای خود را ببد دعای ایشان ولیکن مشغول بسازید نفسهای
خود را به ذکر و ساجری تا که کفایت کنم شما را از شر بادشاهان شما تمام شد
ترجمه نقل احادیث از مشارق و مشکوة و حالا شروع میکنم در بعض
مسائل فقه که خاص برنان اند و چند حدیث برای تبرک در ابتدای این
مسائل می آریم در مشکوة است که ام سلیم که مادر انس بن مالک است
گفت یا رسول الله که خدای تعالی از حق حیا نمیکند پس آیا بر زن غسل است
چون در خواب انزال منی او را شود آن حضرت فرمود بلی چون در بیدار ی
اثر تری ببیند و اگر تری نباشد غسل بر وی نیست چنانکه در مرد کاتب الحروف
گوید و نیز در فقه معلوم است که اگر در خواب انزال نه ببیند و اثر تری ببیند غسل
لازم است در مرد و زن و هم در مشکوة است که عائشه رضی الله تعالی عنها می
فرماید که بیامد فاطمه بنت ابی حبیش سوی نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت که
ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم من زنی ام که مستحاضه میگردم پس پاک
نمی شوم آیا پس ترک کنم نماز را پس آن حضرت فرمود فی بحبر این
نیست که این خون رگ است خون حیض نیست پس چون بیامد ایام حیض

تو که معتاد است پس ترک کن نماز را و چون ایام معتاده برود خون را بشو
از خود پس تر نماز بخوان و هم در مشکوة است از ام سلمه رضی الله عنها گفت
ام سلمه که یک زن میریخت خون را بر زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس برای او فتوی پرسید ام سلمه از نبی صلی الله علیه وسلم پس آن
حضرت فرمود گو که ببیند شمار روزها و شبها که بود آن زن در آن حائض
میشد قبل از این مرض پس باید که همون مقدار از ماه نماز ترک کند پس چون
آن مقدار بگذرد پس باید که غسل کند پس از آن به بندد پارچه جامه بر موضع
خون پس تر نماز خواند کاتب الحروف گوید حاصل این احادیث بر مذهب
ابو حنیفه آنکه اگر زن مبتدأه است و خون او از ده بگذشت پس در این حالت
استحاضه ده روز اول دم شمارد و باقی طهر همچنان در هر ماه ده روز حیض
و اگر معتاده است ایام معتاده حیض شمارد و باقی طهر هم چنان در هر ماه
پس نزد ابو حنیفه رضی الله عنه حیض زن از سه شبانروز کمتر نیست و از ده
شبانروز زیاده نیست تا اگر یک ساعت کم از سه شبان روز باشد و پاک شد

[illegible]

و در ان ده روز دیگر هیچ خون ندید آن حیض نباشد باید که آن نمازها
که برگمان حیض ترک کرده بود قضا کرده بخواند و اگر از ده روز زیاده خون
دید آنچه برده زیاده است حیض نباشد باید که بعد از ده شبانروز غسل
کند و نماز بخواند و برای هر وقت نماز وضو کند اگر زنی را هفت روز مثلا
عادت بود که خون میدید و یک مرتبه از هفت روز خون بگذشت باید که
نماز ترک کند اگر در هشتم روز خون استاد آنوقت غسل کند و نماز بخواند
و اگر در نهم روز استاد آنوقت غسل کند و نماز بخواند و اگر در دهم استاد
آنوقت غسل کند و نماز بخواند و این همه ایام حیض بود و اگر درین صورت
مثلاً از ده روز زیاده شد حیض او همان هفت روز است و باقی همه استحاضه
پس نمازها که بعد از هفت روز نخوانده تا ده روز همه را قضا کند پس دراینجا
معلوم باد که اگر خون منقطع شده بیش از سه روز دیر کند نماز را تا آخر
وقت و چون خوف فوت وقت نماز کند وضو کند و نماز بخواند و اگر بعد
از سه روز یا زیاده خون منقطع شده و از ده کم است پس اگر از
عادت کم گذشته واجب است که دیر کند نماز را تا آخر وقت نماز

و در خوف فوت وقت نماز غسل کند و نماز بخواند و اگر انقطاع
خون درینصورت موافق عادة است یا زیاده ازان گذشته یا او را
عادتی نبوده پس او را مستحب است که نماز را دیر کند تا آخر وقت نماز
و درین همه صورت چون خون باز آید باطل میگردد حکم بپاکی آن زن
معتاده باشد خواه مبتدأه پس اگر خون بده یا زیاده ازان منقطع
شد پس بگذشتن ده روز حکم پاکی او را می آید و غسل بر او
لازم گردد و همچنین اگر زنی که عادت او چنان است که یکروز خون
می بیند و یک روز طهر همچنین تا ده پس چون دوم ببیند ترک نماز
کند و روزه و چون پاک شود در روز دوم وضو کند و نماز خواند
پس چون روز سیوم شود ترک کند نماز و روزه را پس در روز چهارم
غسل کند و نماز خواند همچنان تا ده روز هر روز که قطع خون شود
غسل کند برای احتمال آنکه از حیض بیرون آمده باشد و معتاده
که عادة او ده و بیست است اگر نوزده روز طهر ببیند و روزی دم

پس ده طهر پس بروزی دوم پس درین مسئله نزد ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله تعالی آن عشره که در میان دو دم است حیض ست و این مسئله
در کافی مذکور ست زنی که ویرا عادت معین نیست اما گاهی پنج و گاهی
شش می بیند اگر خون او مستمر شود حکم او آنست که شش روز
که اکثر مدت او بود حیض ست باقی استحاضه پس معلوم شد که خون استحاضه
شش طور می باشد یکی کمتر از ۳ روز دوم زیاده از ده روز
پس آنچه زیاده بر ده روز باشد زیادتی استحاضه باشد سیوم کمتر
از ده روز عادة باشد و در یک کرة زیاده از ده روز شود پس آنچه زیاده
بر عادت باشد زیادتی استحاضه باشد چهارم خونی که زن حامله بیند
پنجم خونی که دختر هفت ساله یا کمتر از آن بیند ششم خون آنکه
بعد از پنجاه سال خون بیند یا شصت بر اختلاف فقها و زن استحاضه
و هر صاحب عذر برای هر وقت نماز فرض وضو کنند و آنچه خواهند
از فرض و نفل بآن وضو بخوانند چون وقت آن نماز بگذرد وضویش

بشکند مثلا کسی که قبل از زوال وضو کرد اگرچه آن حدث که از سبب او
آنکس صاحب عذر است جاری ست تا آخر وقت ظهر وضویش بر حال خود باشد
حکما و روا نیست نزدیکی کردن شوهر چون منقطع شده باشد خون او بده شبانروز
اگرچه غسل نکرده باشد نه آن زن که خون او منقطع شده باشد بکمتر از آن مگر
آنگه بخیزد آن وقت بعد از انقطاع خون بگذرد که در وی غسل آید و تحریمه نماز گوید
پس بعد از آن اگرچه غسل نکرده باشد شوهر نزدیکی کردن او جایز باشد و زن
پاک از حیض چون بیند کرسف اول شب پس چون صبح کند و بیند اثر خون بر آن
کرسف پس همین وقت دیدن خون ابتدای حیض کرده شود و زن حایض چون
کرسف داشت در اول شب و بر وی اثر سفیدی دید بوقت صبح حکم پاکی آن زن
از وقت داشتن کرسف کرده شود و زن چون حایضه شد در آخر وقت نماز
آن نماز از و ساقط شود و چون پاک شد در آخر وقت نماز آن نماز واجب گردد
پس چون پاکی آن بده شبانروز شده باشد واجب میشود آن نماز اگرچه مقدار
وقت نماز بقدر چشم زدن باشد و اگر بکمتر از ده باشد اگر وقت مقدار غسل

وتحریمه هست واجب میگردد و اگر کمتر باشد فی و زن روزه دار چون در روز
حایض شد اگر در آخر روز باشد روزه باطل شد و قضای او لازم
گردید اگر روزه واجب باشد و اگر نفل بود فی و در نماز نفل اگر حایض گردید نمازش
باطل شد و قضای آن واجب شد و اگر زن پاک شد در روز و نخورده است چیزی
همون روزه او کفایه نکند بلکه قضائیش واجب و امساک همون روز هم واجب
و اگر پاک در شب شد و پاکی او بعد ده شبانروز است آنروز روزه داشتن آن
زن صحیح میشود اگرچه از شب قدر یک چشم زدن باشد و اگر پاکی آن زن بعد
کمتر است از ده شبانروز روزه آن زن در آن روز آن وقت درست گردد
که باقی از شب مقدار غسل باشد پس اگر در شب غسل نکرد روزه اش درست بدانکه
اقل مدت طهر پانزده شبانروز است و اکثر را حدی نیست پس اگر زن یکبار حیض
را دید و پاک شد بعد از آن هنوز پانزده روز نگذشته و خون دید استحاضه باشد و اگر
بعد از پانزده شبانروز خون دید آن حیض را اعتبار کند اگر کم از سه نبود حقیقةً
یا حکما و تفصیل او مذکور شد در ماسبق باید دانست که خون که بعد از فرزند آوردن

می آید او را نفاس میگویند و کمتر مدت نفاس را حدی نیست و اکثر مدت او
چهل شبانروز است و اگر زن دو فرزند زاید حساب خون نفاس از نخستین کرده میشود
و بچه خام اگر بیش از صورت تمام الخلق باشد اگر بعضی اعضای او چنانچه موی
و ناخن و مانند آن پیدا شده است او را حکم فرزند است و اگر زنی بعد ولادت
هرگز خون ندید امام محمد گفته بروی غسل لازم نگردد و دیگران گویند غسل لازم
است و زن مبتدءه را مدت نفاس او چهل روز اعتبار کرده شود در صورتی که
بعد از ولادت مشد پانزده روز خون دید و پانزده دیگر پاکی دید و ده روز
دیگر باز خون دید هر چهل روز نفاس باشد و زنی که اول بار نفاس پانزده روز
دید و پس از آن پاک شد بار دیگر که نفاس دید زیاده از پانزده روز دید این بار
دوم همه نفاس باشد اگرچه چهل روز باشد و صورت نخستین را اعتبار نیست
و آن خون که زائد بر چهل شبانروز باشد یا زائد بر مقدار عادت باشد و آنچه
قبل از زائیدن فرزند یا وقت زائیدن باشد استحاضه باشد مانع نماز و روزه
و غیرها نیست و در صلوة مسعودی آورده که فرزند را اجزای اعضای وی
بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد والله اعلم و زن نفسا را چون

مثلا عادت مثلاً سه روز باشد پس یکبار پنجاه روز خون دید پس آنچه
بر سه زیاده است استحاضه باشد و آن زن که اول بار نفاس چهل روز دیده
بار دیگر ده روز ببیند و پاک شود باید که غسل کند و نماز بخواند و شوهر اگر تا چهل
روز اگر نزدیکی نکند خوب است زیرا که شاید که خون باز پیدا شود و آن خون
از حساب نشود و اگر باز خون پیدا شود نماز را ترک آرد تا چهل روز بعد از آن
غسل کند و نماز بخواند اگر روزه درین روزها داشته باشد آنرا قضاء
کند زیرا که آن پاکی را حکم نفاس است و در مدت نفاس روزه داشتن
روا نیست و اگر زنی بچه آورد و در ده روز پاک شد تا چهل روز خون
ندید و چون مرتبهٔ دویم بچه آورد باز در ده روز پاک شد باید که غسل
کند و نماز بخواند و شوهر اگر نزدیکی کند روا باشد و چون مرتبهٔ سیوم بچه
آورد این بار در ده روز خون نمی ایستد باید که ترک نماز کند و شوهر
نزدیکی نکند و روزه ندارد تا چهل روز درین میان هر جائی که ایستاد
خواه در سی خواه در بیست خواه در چهل پس مدت او همان شود و همه
روزها نفاس بود و اگر در چهل هم نمی ایستد پس مدة او همان ده روز

اوّلیه باشد و دیگر همه استحاضه پس باید که همه نمازها که ترک کرده است
قضاء بخواند و اگر مرتبهٔ اول در ده روز است و مرتبهٔ دوم در سی پس
مدت او همین سی روز باشد و اگر مرتبهٔ سیوم از سی هم بگذشت
نماز ترک کند تا چهل روز هر جا که استاد حکم نفاس بود و اگر از چهل هم
بگذشت غسل آرد بر سر چهل و نمازها را که بعد از سی روز است قضاء
کند زیرا که مدّت او همین سی روز بوده که نزدیک باین مرتبه است زیرا که
قاعدهٔ حیض و نفاس همین است که همیشه در میان ده و چهل میگردند
پس هر چه نزدیک است آنرا مدت خود دانند اگر چه هزار بار عادت از جای
خود برگشته باشد و اگر مرتبهٔ اول خون در ده روز استاد و دویم بار در سی
روز مرتبهٔ سیوم باز در ده استاد و یا بیشتر اما کم از بیست باید که غسل کند
و نماز و روزه کند اما با شوهر نزدیکی نکند شاید که باز خون پیدا شود
اگر تا بیست یا چهل خون پیدا شود و تا چهل بایستد مدّت او همان
گردد و روزها را قضاء کند چه روزهٔ ایام نفاس معتبر نیست و هر گاه خون

پیدا نشد آن روزها بر جای خود اند مدت او همان ده باشد
یا بیشتر هر چه خون دیده بود و اگر خون پیدا شد اما از چهل بگذشت پس
مدت او همان ۳۰ سی روز باشد زیرا که نزدیک ما این مرتبه همون ۳۰ سی
ست و روزها که بیش از ۳۰ سی داشته بود معتبر نبود بلکه قضا کنند پس چنانچه
زنانرا در میان حیض گاهی خون روان بود و گاهی نی و آن پاکی حکم حیض
دارد هم چنان در نفاس ست تا اگر روزها داشته باشد قضا کنند و اگر شوهر
نزدیکی کرده باشد استغفار کنند پس باید دانست که زن را واجب ست
که هر بار که از حیض پاک شود آن روزهای حیض را یاد گیرد که چند بود و دبه را
نیز یاد کند که کدام دبه بود دبه اولیه یا دبه میانه یا دبه آخرینه زیرا که اگر
یک بار ناگاه خون او روان شود و هرگز نه ایستد و آن روزها را فراموش
کرده باشد و دبه را نیز فراموش کرده که چند روز بود و کدام دبه پس حکم او
آن ست که وقت هر نماز غسل کند و نماز فریضه بخواند و بر شوهر حرام ست وطی
او تا آن زمان که پاک شود و اگر پاک نشود تا مردن حکم او همین گفته اند

پس برای این معنی واجب ست بر زن یاد داشتن ایام حیض در هر بار
زیرا که اگر فراموش کند درین بلا کته افتد و در شرح منیر ست که در صلوة
جلالی ست که آن زنی را که ایام کم شود برای هر وقت نماز غسل کند
و در این حالت سوای فرائض و سنن نماز دیگر نگذارد و درین نمازها که میگذارد
زیاده از سه آیه نخواند و مس مصحف و دخل مسجد او را روا نیست
و اگر این زن شفا یابد هم برین طریق غسل کند تا آنکه آن کم در وحد
آئسه بروایة مجموعه سلطانی پنجاه سال ست و قیل شصت سال و
رنگهائی حیض سرخی و سیاهی باتفاق ست و هم چنان زردی قوی
و نزد علمائی ما سبزی و زردی ضعیفه و تیره رنگ هم حیض ست و حائضه
و نفسا را از نماز و روزه و جماع و در آمدن مسجد و طواف و تلاوت
قرآن و مس مصحف بغیر غلاف و مس کتب حدیث و تفسیر و فقه
و آنچه در وی آیه قرآن ست باز ماند و هم چنان جنب مگر در جماع و
باید دانست که در صلوة مسعودی آورده که رسول علیه السلام فرموده

که حیض زنان سه روز بهترست از تب یکساله و تب یک شب زن حامل بهتر
از عبادت یکساله ست و یک روز از نفاس بهتر از جهل جنگ در راه خداست
و یک مکیدنی که فرزند از پستان مادر شیر خورد و یرا بهتر بود ازین که بنده آزاد
کند و فرزند که از پستان مادر شیر سیر خورد نیکوترست مر او را از انکه چهل
حج و عمره آرد و هر زنی که ایام حیض خود را ببیند و معلوم کند جمله گناهان
او را کفارت شود و هم در صلوة مسعودی آورده که سبب مستحاضگی زنان
چند چیزست یکی انکه وقتی که زن شاید رضا دهند و در وقتی که شاید رضا ندهند
ایشان ظالمه باشند خداوند عز و جل فرمان کند مر فرشتگان را تا برین
زن لعنت کنند تا آنوقت که شوهر ازوی خشنود شود دوم انکه در آوردن غسل
کاهلی کنند و تاخیر کنند و غسل را در جای آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد
و غساله را اینجای ریزند که آب در آن شیشه ریخته باشند و پرده نهانی
را در جای نهند که چشم نامحرم بر اینجا افتد از شومی این افعال ناپسندیده
بمستحاضگی مبتلا گردند و این ست سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی

لبود که

لبود که حامله باشد یا شوهرش مرد عالم بود اما اگر وی عالمه نبود یا شوهرش
عالم نبود وی مستحاضه نبود بلکه ضاله بود اگر مبتدءه ده دم دید و چهارده
طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب ده و بیست باشد و اگر ده دم دید
و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب ده و پانزده باشد و اگر حمل
بالغه شد و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد عادتش
در نفاس چهل و در حیض ده و پانزده و اگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود
و اگر هفده طهر دید ده و هفده شود و اگر ده دم ببیند و هژده طهر ببیند ده
و هژده شود و اگر نوزده طهر دید ده و نوزده شود تا به بیست همین حکم
ست اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بقولی ده و بیست یک
شود و بقولی نه و بیست یک شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد
بر قولی ده و بیست دو و بقولی هشت و بیست دو تا اگر بیست هفت
طهر دید و استمرار افتاد بقولی ده و بیست و هفت شود و بقولی سه
و بیست هفت اما اگر بیست و هشت طهر دید و استمرار افتاد ده و
بیست و هشت باشد باتفاق و اگر مبتدءه یازده دم دید و پانزده طهر دید

واستمرار افتاد بقولی ده وشانزده شود وبقولی ده وبیست مبتداه دو بار
موافق دید واستمرار افتاد یا موافق ومخالف دید واستمرار افتاد یا ر
موافق ومخالف وموافق دید واستمرار افتاد یا دو موافق دید ویکی مخالف
واستمرار افتاد یا هر سه مخالف دید واستمرار افتاد صورت مسئله چنان بود
که دو بار سه وپانزده دید واستمرار افتاد باتفاق سه وپانزده باشد واگر
سه دید وپانزده دید وچهار وشانزده دید بقول امام ابو یوسف چهار وشانزده
شود وبقول امام اعظم وامام محمد اول استمرار شانزده روز نماز گذارد وبعد از آن
صاحب عادت شود در سه وپانزده واگر سه دید وپانزده وچهار دید وشا
وشانزده وسه وپانزده باتفاق سه وپانزده شود واگر دو بار سه دید
وپانزده سیوم بار چهار دید وشانزده واستمرار افتاد بر قول امام ابو یوسف
چهار وشانزده شود بر قول امام اعظم رحمه الله اول استمرار شانزده روز نماز
گذارد وبعد از آن صاحب عادة شود در سه وپانزده واگر سه دید وپانزده
وچهار وشانزده وپنج وهفده باتفاق چهار وشانزده بود واگر پنج دید وهفده
وچهار وشانزده وسه وپانزده بقولی سه وپانزده شود وبقولی چهار

وشانزده مبتداه سه روز دم دید وسه سال طهر واستمرار افتاد او را
همین عادت شود تا اگر مطلقه شود نه سال ونه روز عدت او باشد اگر زنی را
فرزند در باطن هلاک شد وپاره پاره می آید تا بیشتر نیاید حکم نفاس ندارد اگر
زنی از راه ناف فرزند آورد واز رحم آلائش می بیند حکم نفاس بود واگر از
راه دبر می بیند نفاس نبود ولیکن شوهر پرهیز کند وگرد فراش نگردد که شبهه
دارد اگر وقت نماز بآخر رسید زنی را سر فرزند پدید آمد مغاکی کنند
ودیگچه نهد وبر آن دیگچه تخته نهد که مقعد زن بران تخته بود وسر فرزند دران
دیگچه آویخته وطهارت دهندش واگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش
تا دران حالت نماز باشاره گذارد واگر دران حالت نماز نگذارد وبر خود
لازم نه بیند بعضی گفته اند که در روایتی کافره گردد اما در روایت صحیح
کافره نگردد ولیکن گناه عظیم بود اما اگر بر خود لازم بیند ولیکن بسبب کاهلی
نگذارد یا بسبب دشواری وی مومنه باشد عاصیه کات الحروف میگوید
که برین قیاس باید در دیگر حالت که ادای فرض بدشواری کرده میشود
وهم در تحفه صلوة مسعودی آورده که بدانکه هر زنی را که حیض آید نماز

نتواند گذاردن ولیکن از ذکر ممنوع نباشد باید که غافل نباشد و همیشه
استغفر گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ کُلِّ حَالٍ وَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَ اَتُوْبُ اِلَیْهِ خدا
وند تعالی فرمان کند تا براتی از آتش دوزخ دهندش و از عذاب خود اورا
ایمن گرداند و از صراط گذراند و به بهشت رساند رسول علیه السلام فرموده
ست که هر زنی حایضه که در هر وقت نماز هفتاد بار استغفار بگوید خدای
عزوجل ثواب هزار رکعت در دیوان وی ثبت گرداند و هفتاد گناه
وی را آمرزد و هفتاد درجه در بهشت ویرا کرامت گرداند
و بعدد هر موی که بر تن این بنده بود شهرستانی در بهشت بنام وی
بنا فرماید و بعدد هر حروفی که در استغفار است خدای عزوجل
نوری ویرا اعطا دهد و بعدد هر رگی که در اعضای او بود
خدای عزوجل ثواب حجی و عمره در دیوان وی ثبت

گرداند چون از حیض پاک شود غسل آرد و دو رکعت
نماز بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و سه بار قل هو الله
احد بخواند خدای عزوجل ویرا از جمله گناهان صغیره و کبیره
پاک گرداند تا آن وقت که حیض دیگر بیاید بر وی هیچ
گناه ننویسند و بعدد هر رکعتی ثواب درجهٔ شهیدی در دیوان
وی نویسند و بعدد هر موی که بر اعضای وی بود خدای
تعالی نوری ویرا کرامت گرداند و اگر پیش از آنکه ویرا حیض
آید بمیرد شهید میرد تا بدانی که رنج هیچ نیکو کاری عند الله
ضایع نیست این بود مسائل حیض و نفاس که در اکثر کتب
مستعمله چنانچه شرح وقایه قدوری و کنز و مانند آن و قدری

از مسائل کتاب صلوة مسعودی که مکتوب شد و هر زنی که خواهد
که مسائل حیض و نفاس بتفصیل بخواند و یاد دارد و هم مسائل
فضاله حیض و نفاس یاد کنند باید که در صلوة مسعودی بخوانند
که از بسیار رسالهای متقدمین و متاخرین گرفته نوشته
چنانچه در آخر صلوة مسعودی نوشته اکنون باید که مسائل
عدّة بیان کنیم در صلوة مسعودی مکتوب است که در بنی اسرائیل
مردی وفات یافت و از وی زنی ماند این زن خواست
تا بزودی شوهر دیگر خواهید یکی مرد ویرا گفت که بر تو عدّة
واجب است آن زن گفت چندی عدّه باید داشتن گفت
من نمی دانم اما این قدر می دانم که بر تو عدّة واجب است
وحی آمد بر پیغامبر آن زمان که آن بنده مارا مژده ده

[illegible]

که ما ویرا آمرزیدیم زیرا که بنده از بندگان ما را از کبیره گناه
باز داشت پس چون دانستن این قدر سبب آمرزش شد
ما را معلوم شد که دانستن احکام عدّة سبب آمرزش است
عدت مطلقه نارسیده و آئسه و زنی که هرگز حیض ندیده باشد
سه ماه بگذرد و اگر آزاد باشد اما اگر بنده باشد یک و نیم ماه
و عدة اهل حیض سه حیض گذرد چون آزاد باشد و اگر بنده باشد
دو حیض گذرد و عدة اهل حمل بنهادن حمل گذرد و در وی بنده
و آزاد یکسان است پس اگر زن حامله بعد طلاق یا وفات
شوی فی الحال حمل نهاد عدة وی گذشت در حال شوی دیگر خواهد
روا بود و عدة موت بچهار ماه و ده روز گذرد اگر آزاد بود و اگر
بنده بود به پنج روز و دو ماه اگر صاحب حمل نباشد و اگر صاحب حمل

باشد بوضع حمل در آزاد و کنیزک اکنون باید که مسائل طلاق
بیان کنیم تا زن عالم باین مسائل نباشد اگر در نکاح او خلل باشد
معلوم نخواهد کرد که شوهر و زن بر یکدیگر حلال اند یا حرام باید دانست
که از الفاظ پارسی نیز چند لفظ است که ترا بگذاشتم و بهشتم
و یله کردم و پای گشاده کردم که طلاق بدینها صریح است و در
عربی انت طالق و مطلقة و طلقتک و در ینها یک طلاق رجعی
می افتد اگرچه نیت یک رجعی کند یا بائن یا بسیار یا نیت چیزی
از ینها نکند و در انت الطلاق یا انت طالق الطلاق یا انت
طالق طلاقا یکی رجعیه واقع شود خواه نیت نکند و خواه نیت
یکی کند یا دو و اگر نیت سه کند سه واقع شود اگر گوید انت
طالق او راسک او رقبتک او فرجک او عنقک او بدنک

او وجهک یا نصفک یا ثلثک یا ربعک یا مانند آن می تعیین
جزء واقع میشود و اگر گوید یدک او رجلک واقع نمیشود یا ظهرک
یا بطنک گوید پس درین اختلافست و در نصف طلاق و ثلث طلاق
یکی واقع میشود و اگر گوید انتِ طالق هکذا و اشارة بانگشتان کند
هرچند که انگشتان باشند بهمان عدد واقع شود و اگر گوید انتِ
طالق بائن یا انت طالق اشد الطلاق یا افحش الطلاق یا اخبث
الطلاق یا طلاق الشیطان یا طلاق بدعیه یا طلاق مانند کوه
یا مانند هزار یا پری خانه یا طلاق سخت یا دراز یا پهن اگر نیت سه
نکرده باشد یکی بائنه و اگر نیت سه کرده است سه واقع شود
و اگر گوید دست باز داشتم یا رها کردم این طلاق کنایه است یک
بائن واقع شود و کنایت آن طلاق است که لفظ محتمل طلاق

هم باشد و دیگر چیز نیز پس در الفاظ کنایه طلاق واقع نشود
مگر به نیت یا دلالة حال چنانچه گوید اعتدّی و استبرئی رحمکِ
وانتِ واحدةٌ و درین الفاظ یکی رجعی واقع شود و بدیگر الفاظ
چنانچه انتِ بائن بتّة بتلة حرام حبلکِ علی غاربکِ الحقی باهلکِ
و وهبتکِ لاهلکِ سرّحتکِ فارقتکِ امرکِ بیدکِ انتِ حرّة
تقنّعی تخمّری استتری اعزبی اخرجی قومی ابتغی الازواج
یکی بائن واقع شود اگر نیت طلاق اگرچه نیت دو طلاق
کند فاما اگر نیّت سه کند سه واقع شود و اگر نیّت طلاق نکند
طلاق واقع نشود مگر که در حالة ذکرِ طلاق این چنین گوید
پس طلاق قضاءً واقع شود و دیانةً واقع نیست و اگر گوید زن
خود را که اختیار کن و نیّت طلاق کند یا او را گفت که طلاق

ده نفس خود را پس مر او را جائز است که خود را (نفس) طلاق دهد تا آنوقت که در آن
مجلس است و اگر زن از آن مجلس برخاست یا شروع در کاری دیگر کرد کار از دست
آن زن رفت و درین صورت یک بائن واقع میشود اگر در آن مجلس گفت
که اختیار کردم نفس خود را یا اختیار میکنم و درین صورت که زن را گفت
طلاق ده نفس خود را و هیچ نیت نمیکند یا نیت یکی میکند پس زن گفت
که طلاق دادم نفس خود را پس درین صورت یکی رجعی است و اگر زن نفس
خود را سه طلاق داد و حال آنکه زوج هم اراده سه کرده واقع میشوند
سه بر آن زن و اگر گوید که کار در دست تست و نیت او سه طلاق
است و او گفت که اختیار کردم نفس خود را بیکی طلاق پس یک بائن است
و اگر گفت که طلاق ده نفس خود را آنوقت که خواهی پس مر آن
زن را جائز است که در آن مجلس طلاق دهد یا پس ازان و در فتاوی

سراجی گفته که بله کردم بائن ست و قوله بائی کن دم نیز بائن باشد اگر
نیت بینونت کند و قوله من ترا رها کردم بغیر نیت مؤثر نیست و با نیت
بائن واقع شود و اگر کسی طلاق صریح گفت و پس از ان در عدة آن بائن
میگوید یا باز صریح میگوید یا اول بائن گفت و عقب آن صریح گفت آن
اخیره هم واقع شود و اگر در عدة بائن طلاق دیگر هم بائن گوید آن
بائن دیگر واقع نشود مگر آنکه معلق کند بشرطی و آن شرط موجود شود
و چون طلاق دهد مرد زن خود را یک طلاق رجعی یا دو طلاق رجعی
او را درست و جائز ست که در عدة رجوع کند راضی باشد آن زن یا نه
و هم جائز ست که جماع کند باو یا بوسه دهد او را یا دست بازی کند
باو یا نظر کند سوی فرج او بشهوة و مستحب ست که بر رجعة گواه
کند دو گواه و وطی و بوسه و لمس هم رجعة ست و اگر طلاق

بائن باشد

بائن باشد یا کم از سه مر او را جائز ست که نکاح کند در عدة و بعد
گذشتن عدة و بی نکاح رجعة او جائز نیست و اگر در عدة طلاق
رجعی رجوع نکرد بعد از گذشتن عدة بی تجدید نکاح رجوع جائز نیست
و اگر طلاق سه بار داده حرّه را و دو بار کنیزک را حلال نیست آن
مرد را که باو نکاح کند تا آنکه آن زن بدیگر مرد نکاح کند و مجامعت
بکند آن مرد دوم بآن زن و طلاق دهد زوج ثانی آن زن را یا
بمیرد پس بعد گذشتن عدة طلاق زوج دوم یا وفات او آن مرد اول را
نکاح بآن زن جائز گردد و اگر مردی زن خود را گوید که سوگند خدا
ست مرا اگر بتو نزدیکی نکنم یا چهار ماه نزدیکی نکنم این را ایلاء گویند
پس اگر در عرصه چهار ماه نزدیکی کرد کفّاره سوگند برو لازم گردد و زن
حلال شد و اگر در چهار ماه نزدیکی بآن زن نکرد یک طلاق بائن
واقع میشود و اگر کمتر از چهار ماه سوگند کرد او را ایلاء نمی گویند

و هیچ طلاق واقع نمیشود و باید دانست که طلاق از همه مباحها مبغوض تر
ست پس احسن طلاق یکی ست در آن طهر که وطی در وی نکرده باشد و حسن آن طلاق
ست که یک طلاق باشد غیر موطوءه را اگرچه در حیض باشد و اگر موطوءه باشد
جدا جدا دادن سه طلاق در طهرهای که وطی در آنها نکند در حائضه و در ماهها
مختلفه در آن زن که صاحب حیض نباشد چون آئسه و صغیره و حامل و این طلاق
مسنون ست و بدعیه آن طلاق ست که دو طلاق یا سه یکباره یا دوباره در یک
طهر دهد که رجعت در آن در آن طهر نکند یا یک طلاق در آن طهر که وطی با وی کرده
باشد یا در حیض آن زن که موطوءه ست و مستحب ست او را که مراجعت کند با آن
زن که او را در حیض طلاق داده و اصح وجوب مراجعت ست و اگر در میان
زن و مرد نزاع و خلاف واقع شده ست و زن میگوید که مرا طلاق ده
ترا چندین مال بدهم و نزاع و جدال ایشان آرام نمی یابد مرد را جائز ست
که مال بگیرد و طلاق بدهد و این را خلع گویند و با خلع طلاق بائن

واق

واقع میشود پس اگر نشوز از جانب مرد باشد مکروه ست مرد را که از و عوض
بگیرد و اگر نشوز از زن باشد مکروه ست مرد را که زیاده از مهر بگیرد و اگر
مردی زن را بگوید که تو طلاقی و زن گفت بچند او گفت بسه طلاق
واقع شود و اگر گوید انت طالق و خاموش شد و بعد دم کشیدن گفت
ثلثا سه طلاق واقع گردد مردی زن را گفت تو طالقی بعدد ماهی که در حوض
ست و در حوض هیچ ماهی نیست یک طلاق شود و اگر زنی از مرد طلاق خواست
مرد گفت ترا پنجاه طلاق زن گفت مرا سه طلاق بسنده ست مرد گفت
سه ترا و باقی انباغان ترا شرعاً هیچ طلاق بر انباغان واقع نشود زنی
گفت مرا طلاق ده مرا طلاق ده مرا طلاق ده مرد گفت طلقتک بدین سخن
سه طلاق واقع شود و در صورتی که زن گوید مرا سه طلاق ده مرد گفت
انت طالق یکی واقع شود مگر آنکه نیت سه طلاق کند و اگر درین صورت
گوید طلقتک سه طلاق واقع شود مردی گفت دختر بختیار را ،

طلاق اگر من چنین کرده باشم فاما نام زن نگرفته اما نام پدرش
بختیار است چون بدین کلام او را منکوحهٔ خود مراد باشد زن وی مطلقه
نگردد و اگر شخصی گفت که زن من که زینب است که دختر زید است طلاق
دادم و زن او دیگر نام دارد و نام وی زینب نیست شرعاً زن مطلقه
نگردد و در صورتی که نام او زینب است فاما پدر او را نام زید نیست طلاق
واقع نشود به نیت زنی گفت مرا سه طلاق ده مرد گفت گیر یا گفت
داده گیر در لفظ اول واقع نشود و در دوم به نیت واقع شود زید را
حاکم یا ظالم دیگر بحبس یا بضرب اکراه کرد تا سوگند بسه طلاق نبشت
که اگر فلان کار نکنم زن زید مرا سه طلاق بعده زید بر خلاف آن کرد شرعاً
طلاق بر زن زید نشود و اگر کسی زن خود را گفت انت طالق الیوم
و امس دو طلاق رجعی واقع شود و اگر گوید امس و الیوم یکی واقع

شود اگر مدخوله بها باشد اگر کسی مستی خورد و در حال مستی زن خود را طلاق
داد واقع شود چون وقت خوردن بدانند که این مست کننده است و بعضی
گفته اند که مطلق واقع میشود مردی زن خود را دو طلاق گفته بعده کسی او را
پرسید که تو زن خود را سه طلاق گفتی او گفت آری اگر زن مذکوره از وی این
جواب شنیده قائل را زن مذکوره بغیر تحلیل حلال است و اگر شنیده زن را باید
خود را تسلیم بدو کردن مردی زن خود را گفت بنیت طلاق مرا چیزی نباشی
یا گفت میان من و تو نکاح نبود و یا گفت من ترا بزنی نیاورده ام طلاق واقع
نشود و اگر گوید میان ما و تو نکاح نیست یا گوید نیستی تو زن من و نیت طلاق
کند واقع نشود مردی بسفر روان میشود مادر زن او دامن او گرفت که
نمیگذارم ترا تا آنکه دختر مرا طلاق نگوئی پس او گفت دختر ترا سه طلاق بعده
هنوز بیرون نیامده است که گفت مراد من ازین منکوحهٔ خود نبود بلکه دختر تو
که زن من نیست قول وی را التصدیق کنند دیانةً لا قضاءً مردی گفت

اگر شش ماه نفقهٔ من بر زینب نرسد زینب بنفس خود را طلاق گوید بعده

از سفر پنجاه درم فرستاد که نفقهٔ شش ماه زینب را کفایت نمیشود چون شش

ماه تمام شود امر طلاق بر دست زینب باشد مردی دو زن دارد زینب

و حفصه و گفت ای زینب حفصه گفت لبیک مرد گفت ترا طلاق

شرعا بر حفصه طلاق واقع شود و اگر مرد گوید من نیت طلاق زینب

داشته ام نه حفصه زینب نیز مطلقه گردد مردی گفت مرا سوگند خانه است

که این کار نکنم بکردن آن کار زن او مطلقه گردد مردی گفت اگر دختر

فلان مرا نبرفی دهد این زن را طلاق بعده در نکاح آورد طلاق واقع شود

مردی دیگری را گفت که من این زن بتو بخشیدم و نیت طلاق کرد واقع

شود و طلاق رجعی در حق غیر مدخوله بها بائن است یعنی محتاج نکاح جدید

است دو کس عادل نزد قاضی گواهی دادند و زینب را گفتند که شوهر

تو ترا سه طلاق داده و شوهر او غائب است شرعا زینب را جائز

ست

ست که بعد انقضای عدة خود را نبرفی دیگر دهد زید منکوحهٔ خود را گفت

که مرا مدة دو ماه است که ترا طلاق گفته ام منکوحهٔ مذکوره زید را تصدیق

داشت عدة بر زن زید از وقت اقرار طلاق است نه از وقت طلاق

اگر زید گفت مادام که در ملتانم اگر من چنین کنم زن من مطلقه باشد

بعده زید در دهلی رفت چون باز در ملتان آمد آن کار کرد زن او را طلاق

واقع نشود زید عمرو را گفت مرا بر تو حاجت است حاجة من روان کن

عمرو گفت روان کنم زید او را سوگند بطلاق داد بر روان کردن حاجت

او بعد سوگند گفت که حاجة من این است که زن خود را طلاق گوئی اگر

عمرو طلاق نگوید طلاق معلق واقع نشود میان زن و شوهر نزاع

افتاد زن میگوید مرا سه طلاق گفته و مرد میگوید که متصل انشاء الله تعالی

گفته ام قول زن معتبر است بسوگند اگر شوهر گوید که من ترا سه طلاق

گفته ام اگر در سرائی درروی و زن گوید که سه طلاق بی شرط

کفته راجح قبول شوهر باشد اکنون باید که بعضی مسائل نکاح بنویسیم باید
دانست که نکاح حاصل میشود بایجاب و قبول چنانچه مرد گوید تزوجت بعد
از انکه زن گوید زوجتک نفسی یا وارث یا وکیل زن گوید زوجتک فلانة
و او گوید تزوجت یا مرد گوید زن را از زوجینی نفسک یا وارث یا وکیل
را گوید زوجنی فلانة و او گوید زوجت اگرچه معنی این سخن نداند
یا زن را وکیل یا ولی گوید خویشتن را بزنی فلان دادی پس گوید داد
بعد از ان مرد را گفته شود که پذیرفتی پس او گفت پذیرفت اگرچه دادم
و پذیرفتم نگویند و اگر لفظ نکاح گویند یا تملیک یا صدقه یا بیع یا شراء هم منعقد
میگردد و در نکاح شرط است که هر دو بشنوند لفظ یکدیگر را و هم دو مرد گواه
شوند یا یک مرد و دو زن حره که مسلمان و عاقل و بالغ باشند و هر دو باهم
بشنوند نه جدا جدا چنانچه اگر یک گواه بوقت فجر شنید و دوم بوقت
زوال شنید و یک در یک جا شنید و دیگر در دیگر جا شنید نکاح

جائز

جائز نباشد و اگر یک شخص متولی هر دو طرف نکاح گردد چنانچه خود ناکح و
ولی باشد چنانچه پسر عم که خواستگاری کند دختر عم خود را یا اصیل و وکیل
باشد چنانچه زن وکیل کند مردی را که او را خواستگاری کنانند پس او را خود
خواستگاری کند یا از هر دو طرف ولی باشد یا از هر دو طرف وکیل باشد یا از یک
طرف ولی باشد و از دیگر طرف وکیل باشد و ولی پسر است پس از ان پدر پس جد
پس پدر جد پس از ان برادر پس برادرزاده پس پسر برادرزاده پس از ان
عم پس ابن العم پس ابن ابن العم اگر حر و مسلمان و عاقل و بالغ باشند پس از ان
مادر پس از ان خویشاوندان نزدیکتر و اگر ولی خواستگاری صغیر یا صغیره کنانند
اگرچه صغیره شوهر دیده باشد جائز است پس اگر پدر یا جد خواستگاری
کنانند بعد بلوغ ایشان را حکم فسخ نیست و اگر دیگر ولی کنانند ایشان را بعد
بلوغ حکم جواز فسخ است و نکاح صغیره بجبر ولی جائز است و جبر کرده

نشود بکر و نه ثیب که بالغه باشد یعنی ولی او را جبر نکند بر نکاح و نکاح او
بجبر جایز نیست و خاموشی بکر بالغه و خندیدن و گریستن او بی آواز
علامة رضامندی ست اگر ولی طلب اذن کند و اگر غیر ولی طلب اذن کند
بجز سخن رضامندی نیست و بر مرد حرام ست مادر و مادر مادر یعنی اصل
و فرع یعنی بنت و بنت ابن و بنت بنت و خواهر و اولاد او و عمه و خاله او
و عمه و خاله پدر و مادر ناکح و همه این مذکور که از سبب شیر خوردن باشند
چنانچه دختر رضاعیه خواهر نسبیه و دختر نسبیه خواهر رضاعیه و دختر رضاعیه
خواهر رضاعیه و فرع مزنیهٔ ناکح و ممسوسهٔ او و ماسهٔ او و فرع بشهوه
و فرع آن زن که سوی فرج داخل او بشهوه نظر کرده و اصل ایشان
و منکوحهٔ پدر و جد و جمع کردن دو زن که اگر یکی از ایشان مرد باشد
نکاح آن مرد با آن دیگر درست نباشد چنانچه دو زن که با یکدیگر عمه

و بنت اخ اند یا خاله و بنت اخت اند و اگر در نکاح مدة معین کنند
یا گواهان نباشند هم نکاح جایز نیست و اگر ذکر مهر در نکاح نکنند نکاح
جایز ست و مهر مثل لازم ست و اگر قبل از دخول طلاق داد و مهر معین
کرده بود نصف مهر لازم می آید و اگر طلاق بعد از دخول باشد همه مهر لازم
ست و اگر طلاق داد و مهر معین نکرده بود متعه لازم ست یعنی سه جامه
درع و خمار و ملحفه و اگر مرد با زن تنها در یک جا بهم شدند و مانع جماع حیض
و نفاس و مرض مانع دخول و روزه ماه رمضان و احرام حج و عمره نبود
این خلوة را حکم دخول ست اگر مرد می داند که این منکوحهٔ من ست و اگر
نکاح می کند او را برانکه دیگر زن نخواهد یا از زمین وطن بیرون نرود اگر
وفا کند یا نکند نکاح بر حلال ست اکنون باید که مسائل رضاع بنویسیم
بدانکه رضاع نزد ابو حنیفه ثابت میگردد با اندک و بسیار در مدة رضاع

که دو سال و شش ماه است نه پس از آن و آن زن شیر نوشانده مادر
شیرخواره میشود و زوج او پدر او میشود اگر شیر آن زن از آن زوج
باشد چه اگر برای آن زن شیر نازل شد و از زوج هیچ ولد
نیاورده آن شیر از زوج نباشد پس اگر صبیه را این زن شیر
دهد آن صبیه بر اولاد زوج او حلال باشد و حلال است خواهر
برادر نسبی و رضاعی چنانچه خواهر عینی برادر رضاعی و خواهر رضاعی برادر عینی
خواهر پدری برادر پدری و خواهر پدری برادر مادری و خواهر پدری
برادر رضاعی و خواهر مادری برادر رضاعی و خواهر رضاعی برادر
پدری و خواهر رضاعی برادر مادری و خواهر رضاعی برادر رضاعی
این همه حلال است و حرام میکند رضاع آنچه حرام میکند او را نسب
مگر اینکه تزوج مادر برادر و خواهر نسبی جایز نیست و تزوج

مادر برادر و خواهر رضاعی جایز است و این مسئله در سه صورت ظاهر میشود
مادر رضاعی مر برادر یا خواهر نسبی را و مادر نسبی مر برادر یا خواهر رضاعی
رضاعی را و مادر رضاعی مر برادر یا خواهر رضاعی را که این هر سه حلاله اند
و دیگر آنکه تزوج بخواهر پسر که از نسب باشد جایز نیست و تزوج بخواهر
پسر اگر از سبب رضاع باشد جایز است خواه خواهر نسبی پسر رضاعی و خواه
خواهر رضاعی پسر نسبی و خواه خواهر رضاعی پسر رضاعی و دیگر آنکه تزوج
بجده پسر نسبی جایز نیست و بجده پسر رضاعی جایز است خواه جده
رضاعی پسر نسبی و خواه جده نسبی پسر رضاعی و خواه جده رضاعی پسر رضاعی
و دیگر تزوج مادر عم و عمه نسبی و مادر خال و خاله نسبی جایز نیست و
تزوج مادر عم و عمه رضاعی و مادر خال و خاله رضاعی جایز است بهر
صورت مذکوره حاصل آنکه حرام میشوند مرضعه و زوج او بر شیرخواره و

حرام میشود قوم ایشان بر شیرخواره همچنانکه در نسب حرام میشوند
فروع رضیع بر شیردهنده و زوج او و حرام میشود زوجه شیرخواره
و زوج شیرخواره بر مرضعه و زوج او و باقی خویشوندان شیرخواره
بر مرضعه و زوج او حلال اند چنانچه گذشت کما قال ابن عمر شعر از جانب
شیرده همه خویش شوند :: وز جانب شیرخوره زوجان و فروع
واگر بآب یا دوا یا شیر زن آمیخته کنند حکم غالب راست و بشیر
مرد حکم رضاع ثابت نمیشود و بشیر بکر و میته رضاع ثابت میشود
واگر زنی ضرّه خود را که رضیعه است شیر میدهد هر دو بر زوج
خود حرام میشوند و نزد امام مالک رضاع ثابت میشود بشهادة
یک زن که موصوف بعدالة باشد و نزد ما جز بگواهی دو مرد یا
یک مرد و دو زن ثابت نمیشود و یک مرد را چهار زن تزوج

کردن شرعاً رواست اگر ادای حقوق هر چهار کنند و در میان
ایشان عدل ورزد و برابری کنند و اگر همچنان نیست بجز یکی
روا نیست اگر طاقت مهر و نفقه داشته باشد پس بر مرد واجب است
نفقه و جای که در آن سکونت کنند و پوشاکی اگرچه صغیر باشد آن زوج
بر قدر حال هر دو اگر فراخ دست باشند نفقه فراخی دهد و اگر تنگ
دست باشند نفقه تنگدستی و اگر یکی دولتمند باشند و دیگر تنگدست
نفقه درمیانه اگرچه زن در خانه پدر خود باشد یا مریض باشد در خانه شوهر
و نیست نفقه برای آن زن که از سبب بدخویی از خانه شوهر بیرون
رود و جای در خانه زوج نگیرد تا آنوقت که از نشوز باز گردد
مگر آنکه مهر معجّل نگرفته باشد و اگر مرد از نفقه عاجز باشد تفریق میان
ایشان کرده نشود بلکه امر کرده شود زن را که قرض بگیرد و آن قرض
بر زوج لازم گردد و واجب است بر مرد که جای دهد زن را در جای

که نیست و در وی یکی از خویشان مرد اگرچه فرزند آن مرد که از سوای آن
زن اند مگر بر رضای زن و خانه که تنها باشد از دار که مر آنرا قفل و کلید باشد
کافی ست آن زن را و مرد را جایز ست که منع کند پدر و مادر زوجهٔ خود را و فرزندان
زن را از دخول بر آن زن از برای آنکه آن خانه ملک زوج ست و مرد را
جایز نیست که منع کند از نظر کردن پدر و مادر و اولاد و زن سوی زن و کلام
کردن باو و بعضی گفته اند که منع جایز نیست از بیرون آمدن زن بر
والدین و نه از در آمدن والدین بر زن هر جمعه و در دیگر خویشان و نه زن
در هر سال یکبار و نفقهٔ طفل اگر فقیر باشد بر پدر اوست و اگر غنی باشد
پس نفقه در مال اوست همچنانکه نفقهٔ پدر و مادر و زن و بر مادر لازم نیست
شیر دادن طفل مگر آن وقت که مرضعه موجود نباشد و خوف هلاک ولد باشد
و پدر را باید که مزدور گیرد مرضعه او را نزد مادر وقتی که مادر متعین
نگردد برای ارضاع و اگر مزدور گیرد مرد مادر طفل را او را چون آنکه او

زن اوست یا در عدهٔ طلاق رجعی ست برو لازم شد شیر دادن او
و او را جایز نیست مزدوری گرفتن و لیکن بعد گذشتن عده جایز ست مزدور
گرفتن مادر طفل برای شیر دادن بلکه او لایق تر ست از دیگر مگر آنکه
اجر زیاده طلبد و بر مرد لازم ست نفقهٔ پدر و مادر و اجداد و جدات
اگر فقیر باشند اگرچه کافر باشند غیر حربی و نفقهٔ هر ذی رحم محرم که صغیر
ست و فقیر ست اگر کودک باشد یا زن باشد اگرچه بالغه بود اگر فقیره
بود یا مرد باشد جا مانده یا نابینا بر قدر اهلیته در ارث ست و چون طلاق
دهد مرد زن را پس بر آن مرد ست برای او سکنی و نفقه در عدهٔ طلاق
رجعی و بائن و نیست نفقه برای زنی که شوهر او مرده و مطلقه را جایز
نیست در عده بیرون آمدن از خانه در شب و نه در روز و آن زن
که شوهر او مرده بیرون آید روز و در بعض شب و شب نگذارد مگر

در منزل خود و چون بیرون آید زن با شوهر خود سوی مکه پس او را
سه طلاق داد یا مرد شوهر در غیر مصر پس اگر در میان آنجا و مصر زن کمتر
از مسافة سه روز ست باز گردد سوی مصر خود و اگر مسافة سه روز ست
اگر خواهد باز گردد و اگر خواهد همانجا عدة گذارد با او محرمی باشد یا نه
مگر آنکه طلاق داده باشد او را یا مرد شوهر از و در مصر پس آن زن
باز نگردد تا که عدة گذارد پس از ان باز گردد اگر با او محرم باشد
و در روایة صاحبیه اگر با او محرم باشد نیست حرج باینکه بیرون آید
قبل از عدة و حق پرورش اولاد صغار بر مادر ست بی آنکه جبر کرده
شود برو اگر مرتده و فاسقه غیر مامونه نباشد پس از ان مادر مادر
او اگرچه بالا رود پس از ان مادر پدر او پس از ان خواهر عینیه
او پس از ان خواهر حقیقیه او پس از ان خواهر علاتیه او

پس از ان خاله او و نزد بعضی خاله اولی ست از خواهر پس از ان عمه اگر
حره باشند اگرچه ذمیه باشند اما اگر ذمیه باشند حق حضانة تا ان
وقت ست که طفل الفت بپذیرد و بنکاح غیر محرم حق حضانة
ساقط گردد و بنکاح محرم باز میگردد و اگر ازین زنان مذکوره هیچ
نبود پس حق حضانة عصبه راست که محرم باشد و حق حضانة تا
آن وقت ست که طفل کودک تنها بخورد و بنوشد و بپوشد و استنجا
کند و اکثر تا هفت سال مقدر کرده اند و در دختر تا آن وقت
که حائض گردد و این در مادر و جده ست و در غیر اینها تا مشتهاة
بودن دختر و باید دانست که هفت چیز ست از تن مردم دفن آن
از رسول مسنون ست آن غلافی که کودک اندر روی و آنچه در ختنه
کردن افزون ست خرقه حیض و ناخن پس از ان موی و دندان

و ناخن و خون ست باید دانست که در مسائل عبادات و معاملات
و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و گفتن و خفتن و رفتن و نشستن
و برخاستن زن مانند مردست مگر در بعض امور که ذکر کرده آید و
بعضی ذکر کرده شد و در نماز دست بر سینه می بندد و همه اندام زن
عورة ست مگر دو کف دست و دو کف پای و روی که در حق نماز عورة
نیست و در تحریمه بستن زن دست بردارد محاذی دوش و در
سجده بازو به پهلو و شکم بران و سرین بزمین می چسپاند و مرد
نمی چسپاند و در نشستن نماز زن بر سرین می نشیند نه مرد
و مرد را نماز به جماعة گذاردن سنت ست و زن را از سبب فتنه
نی بلکه حضور زن در همه نماز بجماعة مردان مکروه ست و
جماعة

و جماعة زنان تنها مکروه ست و اگر بکنند امام در میان صف
ایستد نه پیش هم چو مردان و اعتکاف زن در مسجد خانه خود
باشد و تکبیرات تشریق بر زن هم واجب ست نزد امام ابو یوسف
و محمد رحمهما الله تعالی و حضور آنچه در حصول ثواب و ترقی در دین
و علم دین ست بشرط امن از فتنه لازم و واجب ست و لازم
نیست جمعه و هر دو عید بر زن بلکه عبادت او در خانه کردن اولی
ست و نماز کسوف عائشه رضی الله تعالی عنها در خانهٔ خود ادا کرده
و اقتدا با نحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و زن هم در سفر قصر
نماز کنند هم چون مردان و نماز تراویح چنانچه مردان را سنة ست
زنان را نیز سنة ست و هم چنان مسواک برای زنان هم سنة ست

چنانچه موی بغل و زیر ناف گرفتن و ناخن گرفتن و در گواهی دو زن
قائم مقام یک مرد است از سبب نقصان عقل زنان و در حالت حیض نماز
و روزه ترک کردن و همچنان در نفاس لازم از سبب نقصان دین ایشان
و از آداب زنان است کم کردن حرکت و جدال دیگر در امور مگر در امور
دین و قرار کردن در خانه و بسیار تصدق کردن که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم ایشان را امر کرده به بسیاری صدقه و پوشیدن ابریشم و زر و نقره
و جامه معصفر زنان را حلال است و مردان را جائز نیست فاما
استعمال آوندهای زر و نقره مردان و زنان را حرام است
و پوشانیدن کودک زر و نقره و ابریشم هم حرام است بر مادر و پدر
و هم چنانکه مرد را حرام است که نظر کند از مرد در میان ناف
وزانو

وزانو را و از زنان محرم ماسوای سر و روی و سینه و ساق
و بازو بهر حال و باقی اعضا نیز اگر خوف شهوت باشد و از
اجنبیه بجز روی و دو کف پس زن را از زن دیگر نظر کردن
حرام است در میان ناف و زانو و همچنان زن مرد اجنبی و محرم
بجز پیر اگر بیغم از شهوت باشد و اگر ایمن از شهوت نباشد نظر کردن
او سوی مرد اجنبی و محرم مطلقا جائز نیست بجز زوج و استعمال
خوشبوی مرد را اولی آنست که خوشبو ظاهر باشد و رنگ ظاهر نباشد
چون مشک و عنبر و غیر ذلک و خوشبوی برای زن آنچه رنگ او
ظاهر باشد و بوی ظاهر نباشد چنانچه حنا و گل و زعفران

حاصل آنکه استعمال زینت و رنگ و بوی زنان را جایز نیست
پس می باید دانست که بر همه مرد و زن لازم است که خوف خدای تعالی
همیشه در دل دارند و حقوق یکدیگر ادا کنند و از یادگیری خدای
تعالی غافل نباشند و از فتنه و فساد دور باشند و بتعلم احکام
ضروری شاغل باشند و نفس خود را در شغل از اشتغال دین
یا دنیا مشتغل دارند و از گناه بر هیزند و اگر گناهی صادر
شود عزم کنند که باز نکنند و از رحمت خدای تعالی نومید نباشند
و از خوف خدای بی غم نباشند اعلموا ان الله شدید العقاب
وانه لغفور رحیم والحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد و آله واصحابه اجمعین فقط لکاتبه نیاز نقش قادر بخش بقلم خود [illegible]